

نامه سرگشاده جمعی از زندانیان سیاسی رژیم پهلوی به صدای آمریکا

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستم‌های رژیم شاه به انحاء x مختلف متحمل اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی نیز شده‌ایم، خواستار فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه‌های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه‌ایم.

آقای کاوه باسمنجی

سردبیر بخش فارسی صدای آمریکا

رونوشت: آقای سیامک دهقان‌پور مسئول برنامه افق

یکشنبه ۷ اسفند ۱۳۹۰ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۲

در برنامه «افق» شبکه فارسی صدای آمریکا، مورخ هجدهم بهمن ماه ۱۳۹۰ (۷ فوریه ۲۰۱۲)، در مصاحبه‌ای از قبل ضبط شده با آقای پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ایران در سال‌های قبل از انقلاب ۱۳۵۷، نامبرده ضمن انکار اعمال شکنجه درباره بازداشت‌شدگان و زندانیان سیاسی آن دوران کوشید که کارنامه جنایات شکنجه‌گران ساواک را محو کند.

چهره آقای ثابتی به عنوان «مقام امنیتی» بر روی تلویزیون ایران هنوز از خاطره‌ها نرفته است. پرویز ثابتی آن زمان هم در توجیه سیاست سرکوب، قتل و شکنجه زندانیان سیاسی صحنه‌گردان آن نمایش‌های ضدبشری بود.

ما امضاکنندگان این نامه، که همگیمان طعم شکنجه‌های دستگاه تحت مدیریت آقای ثابتی را چشیده و شاهد ضجه‌های دائمی بازداشت‌شدگان در اثر شکنجه در اطاق‌های بازجویی آن دوران بوده‌ایم، گواه وجود شکنجه به عنوان واقعیتی سیستماتیک، جاری و رایج در زمان مدیریت آقای ثابتی بر اداره سوم ساواک هستیم و اظهارات او در مصاحبه

مذکور را کتمان آگاهانه حقیقت تلقی می‌کنیم.

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستم‌های رژیم شاه به انحاء مختلف متحمل اقدامات تبه‌کارانه جمهوری اسلامی نیز شده‌ایم، خواستار فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه‌های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه‌ایم. از این طریق است که صدای آمریکا می‌تواند مانع از این برداشت شود که در اشاعه ناراستی و اجحاف نسبت به قربانیان شکنجه در ایران، از جمله نسبت به امضاکنندگان این نامه، سهم بوده است.

یادآوری این نکته را هم ضروری می‌دانیم که شکنجه بر طبق «عهدنامه بین‌المللی منع شکنجه و مجازات‌های اهانت آمیز و غیرانسانی» (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسامبر ۱۹۸۴)، جنایت بین‌المللی به شمار می‌آید و دولت‌های عضو این عهدنامه و از جمله ایالات متحده آمریکا، موظفند کسانی را که در صدور دستور یا اعمال شکنجه نقش داشته‌اند، هر چند که ملیت خارجی داشته و در خارج از قلمرو آنان مرتکب آن جنایات شده باشند، در محاکم خود مورد پیگرد قرار دهند. رسانه‌های خبری در کشورهای دموکراتیک هم همواره در کشف حقیقت و معرفی جنایتکاران سهم به‌سزایی دارند.

ما منتظر اعلام تصمیم شما در پاسخ به درخواست مان هستیم.

با احترام

۱. آذرافروز ناصر

۲. آذرفرد حسن

۳. آذرنوش رسول

۴. آراکلی سرژ

۵. آزادگر محمد

۶. آلاپوش مرتضی

۷. آهوقلندری پروین

۸. ابراهیم زاده باقر

۹. ابراهيم زاده مهدى
۱۰. ابراهيمى داوود
۱۱. ابن جلال حبيب
۱۲. احمد زاده مستوره
۱۳. احمدى فريدون
۱۴. اخوان بيطرف محمود
۱۵. اسلامى الهه
۱۶. اسلامى مهدى
۱۷. اعظمى محمد
۱۸. افراخته ناهيد
۱۹. اكرمى رضا
۲۰. الاردبيلى محمد
۲۱. امام حسام
۲۲. امانى احمد
۲۳. امينى بهمن
۲۴. امينيان هادى
۲۵. انور حقيقى حسين
۲۶. انور حقيقى عباس
۲۷. براهنى رضا
۲۸. برهمندى بيژن
۲۹. برهون محمد طاهر
۳۰. برزوئى على

۳۱. بلدی یداله
۳۲. بنی هاشمی شریفه
۳۳. بهادری حسین
۳۴. بهبودی حسین
۳۵. بهتوئی علیرضا
۳۶. بهمنش سیما
۳۷. بهنام ماکوئی اثردر
۳۸. بی نیاز بیت اله
۳۹. پاک نژاد عباس
۴۰. پاک نیا خلیل
۴۱. پرزین حبیب
۴۲. پرویز مهدی
۴۳. پورجانکی حسین
۴۴. پورقباد ارسلان
۴۵. پورمندی احمد
۴۶. پورنقوی علی
۴۷. پیوندی نوید
۴۸. تاج احمدی اصغر
۴۹. تاجمیر ریاحی حبیب
۵۰. تام نقی
۵۱. تقی زاده ایرج
۵۲. توسلی ابوالفضل

۵۳. جباری مهدی
۵۴. جعفری حسن
۵۵. جعفری سکینه (عاطفه)
۵۶. جمشیدی فردوس
۵۷. جوادی رضا
۵۸. جوشنی رضا
۵۹. جوشنی سارا
۶۰. جها نبخش جعفر
۶۱. حاتم لو سیف الدین
۶۲. حجتی هوشنگ
۶۳. حدادپور محمد
۶۴. حرمتی پور محسن
۶۵. حسنونند گودرز
۶۶. حسینی حمید
۶۷. حلمی پور ابراهیم
۶۸. حمیدیان نقی
۶۹. خاکسار نسیم
۷۰. ختائی اسماعیل
۷۱. خسروی زاگرس
۷۲. خرسند خسروشاهی رضوان
۷۳. خرسند علی اصغر
۷۴. خلیق بهروز

۷۵. خلیلی عباس
۷۶. خوشبخت احمد
۷۷. دارابیگی مجید
۷۸. دانشگری رقیه
۷۹. درخشنده حمید
۸۰. دستگیر محمد
۸۱. دقتی رضا
۸۲. دوستدار اکبر
۸۳. دوستدار غلام
۸۴. راهی حسن
۸۵. رجبی مهدی
۸۶. رزمی ماشاله
۸۷. رحمانی نژاد ناصر
۸۸. رکنی فرهمند
۸۹. رنجیر تالاری محمد
۹۰. رنجکشان ابراهیم
۹۱. روح اله ویدا
۹۲. زرکش احمد
۹۳. زمانی محمدرضا
۹۴. سازور حسین
۹۵. سازور محسن
۹۶. ستاری علی

۹۷. ستوده بهروز
۹۸. سجادی جمال
۹۹. سجودی غلامرضا
۱۰۰. سرکوهی فرج
۱۰۱. سعادت‌تی ثریا
۱۰۲. سلطان آبادی کیومرث
۱۰۳. سلطانزاده هدایت
۱۰۴. سمساری تقی
۱۰۵. سوری اکبر
۱۰۶. سیاهپوش مرتضی
۱۰۷. سیف اکبر
۱۰۸. شالگونی جلال
۱۰۹. شبان علی
۱۱۰. شوکتی رسول
۱۱۱. صادق زاده اسفندیار
۱۱۲. صادقی پرویز
۱۱۳. صمدیان حسن
۱۱۴. صیامی فرهاد
۱۱۵. طاهری پور جمشید
۱۱۶. طبیب غفاری هیبت اله
۱۱۷. طلوع علی
۱۱۸. عاقلی زاده عباس

۱۱۹. عبدالرحیم پور مجید
۱۲۰. عرب زاده حسن
۱۲۱. عزیزخانیاں ماسیس
۱۲۲. عزیزى حسن
۱۲۳. عصاره نادر
۱۲۴. عقیلے فروهر
۱۲۵. علیمحمدی ثریا
۱۲۶. عمرانى بهزاد
۱۲۷. عمرانى میرحمید
۱۲۸. عیسی بیگلو هوشنگ
۱۲۹. غروی فاطمه (طاهره)
۱۳۰. عزت پور عبداله
۱۳۱. فارسی محمد
۱۳۲. فتا پور مهدی
۱۳۳. فتحی مسعود
۱۳۴. فخاری حسن
۱۳۵. فراهتی حمزه
۱۳۶. فرسائی فهیمه
۱۳۷. قاسمی وجیه اله
۱۳۸. قائمیان پرویز
۱۳۹. قریشی فیروز
۱۴۰. قلیائی باقر

۱۴۱. قلی زاده قدرت
۱۴۲. قنبری شهرام
۱۴۳. کاظم زاده افشار حسین
۱۴۴. کاویانی محمدرضا
۱۴۵. کریمی اسفندیار
۱۴۶. کریمی بهزاد
۱۴۷. کریمی رضا
۱۴۸. کریمی فرزاد
۱۴۹. کهوند اصغر
۱۵۰. گلابچی مقدم عباس
۱۵۱. گلشاهی حسن
۱۵۲. گیلکی بهرام
۱۵۳. لاریمی علی
۱۵۴. ماوائی سیروس
۱۵۵. محجوبی بهجت
۱۵۶. محجوبی عفت
۱۵۷. محسنی عطا
۱۵۸. محمدی احمد
۱۵۹. محمودی ضرغام
۱۶۰. مختاری پرویز
۱۶۱. مختاری منوچهر
۱۶۲. مدرسی سیامک

۱۶۳. مدنی مصطفی
۱۶۴. مشیری قاسم
۱۶۵. مصلی نژاد عزت
۱۶۶. مطلب زاده بهروز
۱۶۷. مظاهری عباس
۱۶۸. معتدل محمدعلی
۱۶۹. معمارحسینی مهرا عظم
۱۷۰. ملک محمدی مرتضی
۱۷۱. ممبینی امیر
۱۷۲. منفرد زاده اسفندیار
۱۷۳. منیری فاضل محمد
۱۷۴. مولازاده مسعود
۱۷۵. مولودی صفا حسین
۱۷۶. مهتدی عبدالله
۱۷۷. میرمؤیدی هادی
۱۷۸. میر هاشمی اشرف
۱۷۹. میرزازاده نعمت (م آزر م)
۱۸۰. ناظمی محمدرضا
۱۸۱. ناظمی ناهید
۱۸۲. ناظمی نوشزاد
۱۸۳. نژند زهره
۱۸۴. نعیمی حمید

۱۸۵. نقی پور حسین

۱۸۶. نگهدار فرخ

۱۸۷. نوائیان داوود

۱۸۸. نویدی پرویز

۱۸۹. نیری ایرج

۱۹۰. نیکخواه کاظم

۱۹۱. هادی طلب علیرضا

۱۹۲. هاشمی حسام

۱۹۳. هاشمی صدیقه (منیر)

۱۹۴. وثوقی داریوش

۱۹۵. وکیلی سیمین

۱۹۶. یزدیان منوچهر

۱۹۷. یلفانی محسن

۱۹۸. یوسفی ایرج

جدایی نادر از سیمین جایزه اسکار بهترین فیلم به زبان خارجی را برد

اصغر فرهادی

یکشنبه ۲۶ فوریه



... من با افتخار این جایزه را به مردم سرزمینم تقدیم می‌کنم. مردمی که به همه‌ی فرهنگها و تمدنها احترام می‌گذارند و از دشمنی کردن و کینه ورزیدن بیزارند

سخنان اصغر فرهادی، کارگردان فیلم جدایی نادر از سیمین، به هنگام دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی :

“ایرانیان بسیاری در سرتاسر جهان در حال تماشای این لحظه‌اند. و گمان دارم خوشحالند، نه فقط به خاطر یک جایزه‌ی مهم یا یک فیلم یا یک فیلمساز. خوشحالند، چون در روزهایی که سخن از جنگ، تهدید، و خشونت میان سیاستمداران رد و بدل میشود، در اینجا نام کشورشان ایران از دریچه‌ی باشکوه فرهنگ به زبان می‌آید. فرهنگی غنی و کهن که زیرگرد و غبار سنگین سیاست پنهان مانده است. من با افتخار این جایزه را به مردم سرزمینم تقدیم می‌کنم. مردمی که به همه‌ی فرهنگها و تمدنها احترام می‌گذارند و از دشمنی کردن و کینه ورزیدن بیزارند. با سپاس بسیار.”

☒ نگاه همایون خیری، وبلاگ‌نویس، به فیلم جدایی نادر از سیمین، ساخته اصغر فرهادی.

دیشب فیلم «جدایی نادر از سیمین» را دیدم. پیشنهادم را می‌نویسم که اگر فرصت کردید ببینیدش یا خواستید دوباره ببینیدش از این زاویه هم به آن نگاه کنید.

کی نماینده چه چیزی‌ست؟ فهرست اینکه چه کسی دارد چه گروه یا تفکر در جامعه ایرانی را نمایندگی می‌کند اینطوری‌ست:

نادر- نادر دارد جامعه ایرانی را نمایندگی می‌کند که از یک طرف با سنت دست به گریبان است و از یک طرف با مدرنیته.

پدربزرگ- پدربزرگ نماینده سنت در جامعه ایران است. آلازمش هم همان حافظه تاریخی ماست. نه قابل صرف‌نظر کردن است و نه بدون جامعه قدرت سرپا نگه داشتن خودش را دارد.

سیمین- سیمین مدرنیته ایرانی را نمایندگی می‌کند. کسی‌ست که به نادر (جامعه) قبولانده که باید مهاجرت کند. معلم است و دانسته‌هایش

از باقی بازیگران صحنه بیشتر است و بلد است مذاکره کند.

زن باردار- زن باردار نماینده مذهب در جامعه ایرانیست. می‌خواهد به سنت (پدربزرگ) کمک کند که باری از روی دوش جامعه (نادر) بردارد اما از فرط نجس و پاکی و محدودیت شرعیات خودش هم تبدیل می‌شود به معضل تازه برای جامعه. ختم آبستنی او یعنی همین وضعی که الان در جامعه ایران می‌بینید و حکومت مذهبی قادر به نوزایی نیست. همین چیزی که به آن می‌گوییم اصلاح‌ناپذیری حکومت.

شوهر- شوهر نماینده روحانیت در جامعه است. رضا میرکریمی روحانیت را با همین شمایل ورشکسته و مقروض به عالم و آدم در «زیر نور ماه» روایت کرده. شوهر (روحانیت) زبان زن باردار (مذهب) است. همین مذهب است که او را به درآمد تازه می‌رساند و بهانه برای او تولید می‌کند تا از جامعه پول بگیرد، چه در شکل ارائه خدمات به جامعه (نگهداری از سنت یعنی پدربزرگ) و چه در شکل جبران خسارت (دیه).

ترمه- ترمه دختر نادر و سیمین نماینده آینده است. موضوعی که در کشمکش میان جامعه، مدرنیته، سنت و مذهب گرفتار است و قادر به انتخاب میان آن‌ها نیست و فیلم هم با این عدم انتخاب او تمام می‌شود. در سن بلوغ است و این بهترین نشانه آینده^۲ در حال وقوع است.

دختر کوچک- دختر کوچک نماینده زمان حال است. کوچکتر از همه و گزارشگر (نقاش) وقایع. کوچکی او نشانه‌ایست از نادیده گرفته شدن زمان حال در جامعه ایرانی. یکی از بهترین نشانه‌های نمایندگی او (زمان حال) وقتیست که دارد شیر سیلندر اکسیژن پدربزرگ (سنت) را کم و زیاد می‌کند. درست شبیه به آهنگ‌های تازه مثل نامجو.

با این پیشنهاد می‌توانید روابط میان جنبه‌های مختلف زندگی ایرانی را ببینید. چند تا مثالش را می‌نویسم:

سیمین (مدرنیته)، زن باردار (مذهب)، ترمه (آینده) و دختر کوچک (حال) از یک جنساند و همه‌شان قدرت زادآوری دارند. منتها همه‌شان نیاز به یک عامل دیگر برای باروری دارند. محصول حاصل از پیوند زادآوران و فاعلان از همه جالبتر است. مثلاً آینده محصول جامعه و مدرنیته است و این اوضاع را همیشه می‌توانید ببینید. وجود ترمه یعنی جامعه (نادر) و مدرنیته (سیمین) توانسته‌اند آینده را خلق کنند. همیشه هم همینطور است و دنیای فعلی با مظاهر جدیدش محصول

توافق هر جامعه‌ایست با نوآوری‌هایش. منتها وقتی به محصول روحانیت (مرد) و مذهب (زن باردار) می‌رسید متوجه می‌شوید یک محصولشان وضع فعلیست (دختر کوچک) که فقط ناظر ماجراهاست و کاره‌ای نیست جز گزارشگر وقایع اما تلاش روحانیت و مذهب برای خلق مجدد در شکل بارداری زن با برخورد شدید جامعه روبرو می‌شود و ناکام می‌ماند.

نکته جالب این است که این برخورد دفعی جامعه (نادر) نسبت به مذهب نیست که از سر تلاش برای حفظ سنت منجر به ختم نوزایی مذهب می‌شود بلکه این سنت (پدربزرگ) است که مذهب (زن باردار) را به دنبال خودش می‌کشد و بارداری او را خاتمه می‌دهد. وقتی زن باردار (مذهب) می‌رود تا پدربزرگ (سنت) را پیدا کند می‌بیند پدربزرگ (سنت) کنار دکه روزنامه‌فروشیست و دکه روزنامه‌فروشی همان جایست که همیشه حرفش با پدربزرگ هست و روزنامه‌هایی که نادر (جامعه) برای او می‌آورد و یا درباره‌شان با او حرف می‌زند محل علاقمندی پدربزرگ (سنت) است. خوب به جای دکه روزنامه‌فروشی بگذارید جشن نوروز و چهارشنبه‌سوری تا متوجه بشوید چقدر دقیق است.

زن باردار (مذهب) به دنبال پدربزرگ (سنت) می‌رود و او را در کنار دکه روزنامه‌فروشی (نوروز و چهارشنبه‌سوری) می‌بینید. می‌رود تا او را برگرداند اما آن آخر فیلم متوجه می‌شویم که ماشین به او زده و منجر به سقط شدن نوزادش شده. یعنی این جامعه نبوده که مذهب را کنار زده بلکه این واقعیات دنیای بیرونیست که مذهب را از نوزایی درآورده.

دو تا موقعیت ویژه میان جامعه (نادر) و مذهب (زن باردار) با سنت (پدربزرگ) هست. هر دو در حمام رخ می‌دهد. نادر پدرش را حمام می‌دهد و از فرط گرفتاری‌های او به گریه می‌افتد. زن باردار هم لباس پدربزرگ را در همان حمام عوض می‌کند. نادر برای حمام دادن پدرش او را با دستکش لیف می‌زند و زن باردار هم برای تعویض لباس‌های پدربزرگ از دستکش استفاده می‌کند. فرق دستکش‌ها را که ببینید متوجه می‌شوید دستکش نادر خود او را هم خیس می‌کند ولی دستکش زن باردار مانع خیس شدنش می‌شود.

عصبیت شوهر زن باردار (مرد؛ روحانیت) و پرخاش‌های او که ما هم آدمیم و قرص بالا آوردن‌ها و از کار بیکار شدنش همه نشانه‌های عاملان حکومت مذهبیست. یک چیز خیلی جالبی هم توی فیلم هست که به نظرم طعنه‌ی فرهادیست به وقایع بعد از انتخابات و همراهی روحانیت با او باش. خیلی خیلی جالب بود.

نادر و سیمین و ترمه از خانه زن باردار می‌آیند بیرون و نگاه‌شان می‌افتد به ماشینشان. شوهر زن (روحانیت) از سر عصبانیت حل نشدن ماجرا و وصول نشدن پول و بی‌جواب ماندن طلبکارها با عصبانیت از خانه رفته است بیرون. بعد که ماشین در حال حرکت است شیشه جلوی آن را می‌بینیم که خرد شده.

با توم‌های بسیج و پلیس در جریان اعتراضات را یادتان هست؟ فیلم‌هایی که بسیجی‌ها و پلیس با با توم به شیشه‌های ماشین‌ها می‌کوبیدند را یادتان هست. رهبران مذهبی ایران وقتی نتوانستند از جامعه جواب بگیرند با اوباش کنار آمدند و معروف‌ترین نمونه این همکاری عبارت بود از خرد کردن شیشه‌های ماشین‌ها. توی فیلم از نازایی مذهب و ناکارآمدی روحانیت به خرابکاریشان می‌رسیم.

فرهادی می‌گوید دعوی جامعه ایرانی بر سر حفظ سنت‌های جامعه در مقابل مدرنیته است و این مذهب است که برای نجات درماندگی روحانیت خودش را می‌اندازد توی کاری که دست آخر او را هم نازا می‌کند. وقتی ترمه (آینده) دارد با درماندگی درباره انتخابش برای ماندن با جامعه و سنت (نادر و پدربزرگ) یا مدرنیته (سیمین) تصمیم می‌گیرد تنها خبری که از مذهب (زن باردار) و روحانیت (مرد) داریم این است که یکی نازا شده و دیگری در زندان طلبکارها.

بزرگداشت یاد علیرضا اسپهبد، هنرمندی خلاق و روشنفکری مستقل

ندای آزادی

پنجم اسفند ماه ۱۳۹۰ مصادف است با پنجمین سالروز مرگ نابهنگام نقاش " آزادی و انسان". جهت بزرگداشت یاد و خاطره این دوست و هنرمند با ارزش میهنمان، برخی از مطالبی را که پیش از این در ستایش شخصیت و آثار او نوشته شده، در اینجا دوباره منتشر می‌کنیم.

دکتر علی حصوری

Sun / ۲۵ .۲ ۲۰۰۷ / ۲۲:۰۰

یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۸۵

ایستاده بر بلندای واقعیت، زلال و پاک، دلبسته ایران و حقیقت، با چهره‌ای پر امید و درخشان، چگونه یارست رفتن و یاران را وانهادن؟

علیرضا اسپهبد چهارده سال از من کوچکتر بود. تنها ۵۵ سال داشت، اما بر چکاد نقاشی ایران ایستاده بود. او را با چند صفت می‌توانستی یاد کرد. نقاش رمزها در کجدهانی روزگار ما، تصویرگر آزادی در گرهگاه تاریخ ما، شکارچی تصویر گمشده‌های اندیشه‌های نمان، شاهین بلندپرواز ایمان و باور ما به امید، آینده، به انسان و به ایران.

تصویرگر شادترین چهره‌ها از غمگین‌ترین‌های روزگار ما. تلقین خوان امید در جسد شهر مرده جان، منادی رستاخیزی به زیبائی زندگی. نقاش زیباترین فضول‌ها و مزاحم‌ها. روح خزنده در لابلائی زندگی ناب، شاهد و بادخوان هست و نیست ما. سراینده شاد زندگی‌های تلخ.

روایتگر تاریخی انباشته و زیبا همچون مقدمه آینده‌ای انباشته و هراسناک. قصه گوی کلاغ‌های پیر سیاهپوش، مزاحم و فضول. افسانه پرداز رنگ در چارچوب اطوار زندگی ما.

او انسان خوشبختی بود در این که از مرز گذشت. این توانائی را هر کسی ندارد؛ پریدن در جائی که عقاب پر بریزد. چه تیرها که گشادند بر تمام هستی او. او نایستاد و پشت را ننگریست، عادت نداشت به عقب برگردد. چنان تیز رفت که تیری به او نرسد. او رفت تا آزادی، او رفت تا رهائی، او رفت و بر نگشت. او از خط عبور کرد تا درازدستان را کوتاه کند. مرز را در نوردید و جاودانه شد.

نگذاشتند، نگذاشتند که او کاری را تمام کند که هر استاد بزرگ می‌تواند کرد، چنان که همه اهل قبیله او را نگذاشتند. اما آنان این درد را نکشیدند که شاهد محرومیت نسل پس از خود باشند. نسلی

بی‌آموزگار، نسلی بی‌تجربه، نسلی بریده از همهء تجربه‌های ملی و تاریخی خویش.

آنان شاهین‌های کویر امروزند و آموزگاران تاریخی فردا. میراث آنان را گرامی باید داشت.

این ستایشنامه را به محض گرفتن خبر پرواز او نوشتم. تا باز کجا سر بر کند این زخم بی‌امان!

۱ - Minstrel.

کتاب‌ها به ارشاد می‌روند، خبری نمی‌آید

مرگ نقاش آزادی و انسان در پنجاه و پنج سالگی

۲۷ فوریه ، ۲۰۰۷ شهرام رفیع زاده



علیرضا اسپهبد، نقاش آزادی و انسان شنبه در تهران برای همیشه خاموش شد. او با وجود خلق آثاری بزرگ، که بی‌گمان در تاریخ هنر ایران بر صدر می‌نشیند، در همه این سال‌ها سانسور شد. در سه دهه گذشته اجازه برگزاری نمایشگاه تنها یکی دو بار به او داده شد. هرگز برای تدریس در دانشگاه از او دعوت نشد و در سه سال اخیر از فرط سانسور و تنهایی به غم‌گریبی دچار شد. غمی که سرانجام نقاش بزرگ آزادی را در پنجاه و پنج سالگی با مرگ پیوند داد.

مرگ در اوج

علیرضا اسپهبد، متولد ۲۲ آذر ۱۳۳۰ در تهران بود. او تحصیلات خود را در هنرستان هنرهای زیبای پسران در سال ۱۳۵۰ به پایان برد، و پس از آن به تحصیل در رشته گرافیک دانشکده هنرهای تزئینی تهران مشغول شد و در سال ۱۳۵۴ فارغ التحصیل شد. اسپهبد هم‌چنین دارای فوق لیسانس هنر از دانشگاه گلد اسمیت لندن بود.

برگزاری نمایشگاهی از نقاشی‌هایش با عنوان «کلاغ‌ها» در سال ۱۳۵۴، نام علیرضا اسپهبد را به عنوان یک نقاش مدرنیست و صاحب سبک بر سر زبان‌ها انداخت، زمانی که او هنوز تنها ۲۴ سال داشت.

اسپهید فعالیت مطبوعاتی خود را از مجله تماشا طی دوران دانشجویی آغاز کرد و پس از آن در سال ۵۷ که برای تحصیل در لندن حضور داشت به جمع همکاران مجله ایران‌شهر به سر دبیری احمد شاملو پیوست که در آن هنگام در لندن منتشر می‌شد. پس از بازگشت به ایران به دعوت شاملو به عنوان طراح و گرافیک کتاب جمعه از فروردین ۵۸ با او تا هنگام توقیف کتاب جمعه همکاری کرد.

پس از آن در سال‌های ده شصت اسپهید علاوه بر طراحی برخی از مجلات، پیوسته به نقاشی پرداخت. تصاویر برخی از نقاشی‌های او در آن دهه بر روی جلد مجلاتی چون آدینه، ایران فردا، صنعت حمل و نقل و برخی دیگر از ماهنامه‌های فرهنگی منتشر می‌شد.

در شناسنامه کاری او شرکت در چندین نمایشگاه گروهی در سال‌های پیش از انقلاب و برگزاری نخستین نمایشگاه انفرادی در سال ۵۴ ثبت است. در سال‌های ۵۵ و ۵۶ در دو دوره نمایشگاه سالانه بال سوئیس شرکت داشت و در سال ۱۳۵۶ نمایشگاهی انفرادی آثارش در گالری بدفوردهاوس لندن برگزار شد. در سال‌های پس از انقلاب به علیرضا اسپهید جزء دو مورد اجازه برگزاری نمایشگاه داده نشد.

در تمام این سال‌ها اسپهید زندگی خود را از طریق فروش تابلوهای نقاشی، تدریس خصوصی نقاشی و طراحی روی جلد کتاب‌گذرانند. طراحی روی جلد بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب که از آن جمله طرح‌های روی جلد او بر آثار احمد شاملو حاصل این بخش از فعالیت‌های اسپهید بود.

در فاصله سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ پن آلمان برای سه سال متوالی چندین اثر علیرضا اسپهید را به عنوان کارت پستال و پوستر نمایشگاه کتاب فرانکفورت در تیراژی میلیونی منتشر کرد.

در چند سال گذشته اسپهید در تنگنا و تنهایی مطلق چه در خانه و بیرون از خانه قرار داشت، چنان که خود در گفتگویی در سال ۸۳ گفت: «مدت دو سال است که زندگی‌ام از طریق آثارم تأمین نمی‌شود. پیش از این خوب بود. چون می‌توانستم نقاشیها را بفروشم، مقدمه‌ای برای یک کتاب می‌نوشتم. طرح چندین کتاب را می‌ساختم، آرم مؤسسات تجاری را می‌ساختم».

شنبه پنجم اسفند ۸۵ اما خبرگزاری‌ها اعلام کردند که علیرضا اسپهید بر اثر سکته قلبی و در راه بیمارستان درگذشته است. مرگ برای او زود بود بی‌گمان، که تنها پنجاه و پنج سال داشت و بسیار نقاشی‌ها که می‌خواست بکشد، و بسیار حرف‌ها داشت که هرگز بر زبان نیاورد.

نقاش آزادی و انسان

اسپهید در همین سال ها برخی از آثار بی همتایش چون «تیرباران شده» را خلق کرد، نقاشی حیرت انگیزی که در آن مردی نیم انسان - نیم اسبی در حال گریستن در دستمال سفید و خونچکان است. این نقاشی از جمله آثار شاخص هنری است که به یاد اعدام های سال ۶۷ و همه آزادی خواهان اعدام شده خلق شده است. اسپهید یکی از معدود نقاشان ایرانی است که آثار به هم پیوسته ای را نیز خلق کرده است، که مجموعه «کلاغ ها» از جمله همین آثار به هم پیوسته است.

بی پروایی اسپهید در خلق آثاری همواره متعهد به انسان و آزادی، فشارها را بر او افزون می کرد. این فشارها زمانی به شکل تهدید، زمانی به شکل کنترل و همواره به شکل حذف و سانسور در مورد علیرضا اسپهید وجود داشتند. نادیده گرفتن او و آثار بزرگش حتی در سال های دوره اصلاحات نیز تداوم داشت.

با این همه علیرضا اسپهید در تمام این سال ها در گالری کوچکش در خیابان دولت تهران و بعد از آن در خانه اش به نقاشی و خلق آثاری مشغول بود که بی گمان در تاریخ هنر معاصر ایران و جهان جایگاه شایسته ای خواهد داشت.

مرگ ناگهانی علیرضا اسپهید در پنجاه و پنج سالگی دیروز جامعه هنری ایران را با بهت مواجه کرد.

محمود دولت آبادی، در واکنش به مرگ اسپهید در گفت و گویی با خبرگزاری ایسنا گفت «شاید او یکی از معدود نقاشهایی بود که با ادبیات بیشتر سر و کار داشت». دولت آبادی همچنین با اشاره به انزوای اسپهید که در شمار اجتماعی ترین نقاشان ایران بود، گفت «این اواخر این فترت و انزوای علیرضا اسپهید آن قدر شدید شده بود که ما هم حتی کمتر یکدیگر را می دیدیم. دل تنگی او از مجموعه ای جامعه هنر و مجموعه ای روابط حاکم بر فضای هنرهای تجسمی در کشور بود. با ما که دوستان اهل قلمش بودیم، مشکلی نداشت؛ لابد انتظار داشت جامعه هنرهای تجسمی بیشتر به کارهایش توجه کنند». دولت آبادی از «تنهایی سنگینی» سخن گفته که اسپهید طی دو سال گذشته در خانواده و جامعه تحمل می کرد، و گفته «یکی دوبار که با او صحبت کرده و سراغش را گرفتم که چه می کند، در پاسخ شنیده که «تنها نقاشی می کشم».

علیرضا اسپهید، در مقدمه تنها کتابی که از نقاشی هایش با گردآوری

آیدین آغداشلو و مقدمه جواد مجابی منتشر شد و در بر گیرنده برخی از نقاشی هایش از سال ۵۰ تا ۷۶ است، با اشاره تنگناهایی که برایش ایجاد کردند، جمله ای نوشته که درد مشترک را فریاد می زند؛ «من این واقعیت را همچون تعهدی پذیرفته ام که بی تفاوت و خنثی نمانم که از نقاشی تنها زینت دیوار نسازم و همه توانایی هایم را صرفاً در نمایش توانمندی هدر ندهم. دلمشغولی من همیشه این است؛ در جهانی که آدمی در تلاش حماسی خود در کار خلق روابط انسانی، پای برزمین استوار کرده است؛ هنر، این والاترین شیوه زیست آدمی، چه برای من نقاش و چه برای شمای بیننده، چه دارد و چه خواهد داشت، اگر فریب بازی با فرم و ساختار و ابزار، آن را از هنرمند و انسان تهی کند».

یگانه فرزندش «بامداد» که در این چند سال و همه آن سال ها شاهد رنج های علیرضا اسپهبد بوده است، اکنون تنها مانده است. به تسلی او می بایست نوشت که علیرضا اسپهبد تنها بود، اما بزرگ بود و انسان. و از زبان عموی دلخسته اش احمد شاملو که؛ «خاطره اش تا جاودان جاویدان در گذرگاه ادوار دآوری خواهد شد».

معنای اجتماعی - فرهنگی انزوای اسپهبد

فرج سرکوهی



اغلب هنرمندان، نویسندگان و دوستان علی رضا اسپهبد در رثای او گفتند که اسپهبد در سال های اخیر در «انزوا و تنهایی» به سر برد.

انزوای یکی از فعال ترین، اجتماعی ترین، پرشورترین و خلاق ترین چهره های فرهنگی ایران از روان شناسی فردی فراتر رفته و نمادی است گویا از موقعیت روشنفکران مستقل در جامعه ای که همه امکانات حضور فرهنگی در انحصار جناح های حکومتی است.

به گفته محمود دولت آبادی، «انزوای علی رضا اسپهبد شدید شده بود... او تنهایی سنگینی را تحمل می کرد.»

گرچه نویسنده کلیدر کوشید تا با تاکید بر «دلتنگی اسپهبد از جامعه هنری و روابط حاکم بر فضای هنرهای تجسمی» توجه را از موقعیت کلی روشنفکران مستقل به مسائل جزئی بگرداند، اما دیگران

با اشاره به برخی دلایل واقعی، پرده ها را اندکی بالا زدند.

محمد احصایی، نقاش نامدار ایرانی، «انزوای اسپهبد و ارتباط کم او با مجامع هنری» را حاصل «نوعی اعتراض» ارزیابی کرد.

غلامحسین نامی، نقاش پیشکسوت ایرانی، با گله از «زمانه بی رحمی که خوبان را شکار می کند» گفت: «اسپهبد در مصاف با اضطراب ها و نگرانی ها از پای افتاد.»

مهدی حسینی، رییس دانشکده هنرهای کاربردی دانشگاه هنر گفت: «انزوای اسپهبد و ارتباط کم او با مجامع هنری نوعی اعتراض بود.»

هنرمندی که به دلیل خلاقیت و فعالیت های پیگیر خود علیه سانسور و ستم در ایران و جهان شهره بود، به گفته همکار خود فریال سلحشور «در سال های اخیر بسیار گوشه گیر و تلخ شده بود. پيله ای به دور خود تنیده بود و به کمتر کسی اجازه مرآوده می داد.»

علی رضا سمیع آذر، استاد نقاشی دانشگاه گفت: «اسپهبد در محافل هنری ظاهر نمی شد و اشخاص کمی با او در ارتباط بودند» و پسر هنرمندش بامداد به یکی از نزدیک ترین دوستان او نوشت «پدرم خسته بود و دلزده، اما همچنان معترض». بر آن هنرمند پرشور چه رفته بود؟

وفادار به استقلال و اعتراض

علی رضا اسپهبد به تعریفی از روشنفکر وفادار بود که در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی رواج یافت: «روشنفکر با هیچ حکومت و جناح حکومتی همکاری نمی کند. روشنفکر همواره مستقل می ماند و معترض چرا که روشنفکر صدای فرهنگ است و مدافع آزادی همگانی.»

زمانی نوشت: «تا وقتی یک اثر و یک هنرمند یا نویسنده سانسور می شود، تا وقتی که قدرت های سیاسی مستبد بر مردم ستم می کنند، همکاری با هر جناحی از حکومت چشم پوشی از استقلال به سود اختگی است.»

کارشناسان از بهمن محمص و علی رضا اسپهبد چون بزرگ ترین و اصیل ترین نقاشان معاصر ایران یاد می کنند.

آثار علی رضا اسپهبد، حتی به دوران دانشجویی او در دانشگاه گلد

اسمیت لندن، چندان خلاقانه بود که نقدهای مفصلی را به قلم منتقدان معتبر انگلیس به ارمغان آورد.

خلاقیت هنری، تخیل سرشار، اندیشه غنی، شور و شوق انسانی، تسلط کم نظیر بر تکنیک، قدرت شگفت انگیز در اجرا، نگاه هوشیار و بینش هنری خلاق اسپهبد چندان بود که حتی نخستین نمایشگاه او در ۲۴ سالگی جامعه هنری ایران را تکان داد.

«کلاغ ها» ی اسپهبد در سال ۱۳۵۴، موجود سمج و مزاحمی که با چشم های دریده و منقارتیز خود خلوت آدمیان را می درید، گویاترین بیان هنری فضای پلیسی دوران شاه بود.

اسپهبد در آستانه انقلاب به لندن رفت و در راه اندازی مجله ایرانشهر با دوست و یار همیشگی خود احمد شاملو همراه شد.

در نخستین سال انقلاب نیز نخستین و نزدیک ترین همکار شاملو در انتشار کتاب جمعه بود.

روی جلد و طرح های اسپهبد، چون سرمقاله های شاملو، بخش مهمی از هویت کتاب جمعه را شکل می داد.

نوری که فاجعه را ترجمه می کند

برخی شعرهای شاملو و نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد را می توان خلاقانه ترین و گویاترین شهادت هنری و اعتراض روشنفکری علیه اعدام های سال ۶۰ ارزیابی کرد.

پرده های سال ۶۰ اسپهبد و فیلم مستند آن، چون تابلوهای دیگری که سرکوب و اعدام های سه دهه اخیر را با زبان هنر روایت می کنند، هرگز اجازه نمایش عمومی نیافتند.

در دو دهه و نیم گذشته، حتی به دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، در احضارها و بازجویی های مکرر، که همواره با توهین، تهدید و ارعاب و گاه با آزار بدنی همراه بود، پرسش درباره سرنوشت و محل نقاشی ها و فیلم آن از پرسش های همیشگی بازجویان اسپهبد بود. بر آن بودند تا با یافتن و نابود کردن نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد شهادت هنری جنایت را نابود کنند. پرده ها لو نرفت و روزی تاریخ جنایت را به زبان هنر روایت خواهند کرد.

در سه دهه اخیر، تنها یک بار به اسپهبد اجازه برگزاری نمایشگاه

داده شد، اما اسپهبد سه دوره پربار را در نقاشی خود تجربه کرد.

نقاشی های او در آلمان، سوئیس و انگلیس و در محافل فرهنگی مستقل ایران با اقبال بسیار همراه شد.

انجمن قلم آلمان پوستره های گوناگونی از آثار او منتشر کرد. بورس ۵ ساله پن آلمان به او اهداء شد، اما بیش از چند ماه دوری از وطن را تاب نیاورد.

اسپهبد از اعضاء موثر مجله آدینه بود. با طراحی روی جلد مجلات مستقل و بیش از ۱۴۰ کتاب، از جمله آثار شاملو، چشم اندازی نو در گرافیک ایران خلق کرد.

اسپهبد در شکل گیری و فعالیت های جمع مشورتی کانون نویسندگان و تهیه و انتشار متن ۱۳۴ نویسنده و در فعالیت های بعدی کانون نقشی موثر و حضوری فعال و بارآور داشت.

زندگی پرشور اسپهبد اما در انزوایی به پایان رسید که علاوه بر تیغ سانسور و سرکوب دشمن در نیش زخم دوست نیز ریشه داشت.

در دومین دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی، جناحی از حکومت بر آن شد تا با دادن امتیازات محدودی به برخی از روشنفکران آنان را با خود همراه کند. سیاستی که به دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی نیز ادامه یافت و برخی روشنفکران را جذب و به حمایت از اصلاح طلبان برانگیخت.

روشنفکرانی چون علی رضا اسپهبد، که بر استقلال فرهنگ پای می فشردند، از سوی همه جناح های حکومتی، از جمله اصلاح طلبان، رانده شدند و امکان حضور فرهنگی در جامعه را از دست دادند.

برگزاری نمایشگاه نقاشی با حضور نقاشان غیر حکومتی از نخستین گام های این سیاست در هنرهای تجسمی بود.

علی رضا اسپهبد در واکنش به این سیاست در مصاحبه ای با مجله آدینه اعلام کرد که «در هیچ نمایشگاه دولتی شرکت نمی کنم».

واکنش جناح های سیاسی نیز سریع و قاطع بود. حتی به دوران آقای خاتمی اجازه برگزاری نمایشگاه به او داده نشد.

برخی ناشران و نشریات را با شیوه های گوناگون وادار کردند تا

قراردادهای خود را با اسپهبد لغو کنند. مجوز چاپ دوم کتاب او صادر نشد. احضار، بازجویی، تعقیب های آزار دهنده و کنترل زندگی خصوصی او شدت گرفت.

علی رضا اسپهبد در مصاحبه با یک نشریه آلمانی همکاری برخی روشنفکران با حکومت، و از جمله با اصلاح طلبان حکومتی را محکوم کرد.

برخی همکاران و دوستان سابق، که با اصلاح طلبان همکاری می کنند، به همراه اغلب نشریات و محافل فرهنگی از او روی برگرداندند. وزارت اطلاعات فضایی ترس آور علیه او به وجود آورد.

اسپهبد اما تا آخر به استقلال روشنفکر وفادار ماند. چند هفته پیش از مرگ خود با اعتراض به حضور یکی از تابلوهای خود در یک نمایشگاه دولتی بر مواضع خود تاکید کرد.

شاملو در باب نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد سروده است:

«هنر شهادتی است از سر صدق

نوری که فاجعه را ترجمه می کند»

هنر و زندگی علی رضا اسپهبد نمونه ای است بارز از شعر شاملو؛ هرچند خود او چون صادق هدایت با زخم انزوا سر پر شور به گور برد.

و سالها پیش از مرگش، شاملو در باره نقاشی او نوشت:

نه این که زبان قاصر باشد، مشکل آن جاست که در برابر این پرده ها نه چیز زیادی برای گفتن باقی می ماند نه نیازی به گفتن احساس می شود. اما من می خواهم یک بار در حیات خود اعتراف کنم از تصور یک جا به تماشا نشستن بخشی از کارنامه ای سی ساله ای مرد درخشانی که ما پیرامونیان و ستاینندگان او همه با حرمتی عمیق به جان دوستاش می داریم سرمستانه احساس غرور می کنم.

نمی دانم "شریطه" را می شود به مثابه ای مفرد "شرایط" به کاربرد یا نه، ولی من می خواهم این جا آن را نه به جای "مفرد شرایط" که به معنای جمع آن به کار برم تا بتوانم در توجیه غرور

سرمستانه‌ی خود بگویم این‌جا، در کنار خرمنی که از کارکرد نیمه‌عمر فردی از جمع سربلند خانواده‌ئی که ما ئیم فراهم آمده‌است، من خود را به تمامی در شریطه می‌یابم: شریطه‌ی جانکاهی که ما در آن به جهان آمده‌ایم، رنج کشیده‌ایم، سروده‌ایم و گفته‌ایم و نوشته‌ایم و باز نموده‌ایم، از سکوت و ظلمت‌اش به وحشت نیفتاده‌ایم، خاموش نمانده‌ایم و تقوای ما پایداری‌مان بوده‌است.

ما در برابر این پرده‌ها خود را به عیان در مرکز جهان پیرامون خویش می‌بینیم. جهان سرشار از تضاد حیرت‌آوری که فقط معلول تداخل ثروت و فقر نیست، بل از رویارویی جهل تاریک و اندیشه‌ی آفتابی، از رویارویی بیداد گدایانه و دادجوئی گشاده‌دستانه، از سیاه‌تابی نفرت‌پلید در جدال با الماس‌تابی مهر بی‌دریغ بلند، از تقدیس‌خاضعانه‌ی حیات در برابر مرگ‌اندیشی شیرانه پدید آمده‌است. از جدال گردن‌فرازی با حقارت‌خاشع، از اعتقاد به حرمت آدمی در برابر اعتقاد به بی‌بهای مقدور انسان گرفتار در چنبر گناه‌الاولین.

گرداگردمان به دیوارهای گواهی، به دیوارهای استناد بنگریم:

در این پرده‌ها، قدرت شگفت‌انگیز هنرمند، دستمایه‌ی گزارش‌پلیدی شریطه‌ئی‌ست که انسان را به دست انسان ازهر ملاحظت‌رمانتیکی‌عریان می‌کند.

این‌جا سخن از نور به میان نیامده‌است، تا بیننده‌ی مجذوب به دام احساس دروغین تا بناکی مطلق تبار خود سرنگون نشود. سخن از بلور به میان نمی‌آید تا از شفافیت جان آدمی تصویری عارفانه نسازیم.

فریبی در کار نیست: این‌جا نه از شور سخن می‌رود تا درک‌شیدائی کنیم: نه از عشق، تا به راز شیفتگی دست‌یابیم و نه از زیبائی جمال، تا فی‌المثل از ویرانگری ستمگرانه پیری عبرت گیریم.

نمایش استادانه‌ی پلیدی، جست‌وجوی ایثارگرانه‌ی پاک‌ست.

نمایش استادانه‌ی واقعیت، پرده‌برگرفتن از جمال حقیقت است.

خویش‌هم‌خانه و هم‌درد ما جاوید شریطه و هن را عریان کرده از

عرصه‌ای این جهاد انسانی پیروز برآمده است.

پلیدی و درد را برهنه و رسوا به میدان کشیده تا پاکی و شادی را به تخت بنشانند.

پیروزی او نصیبه پر ارج خانواده‌ی ماست.

حق مسلم ماست که سرمستانه احساس غروری چنین کنیم.

حق مسلم من است.

احمد شاملو

۱۵ مهر ۱۳۷۱

باد و خاطره اش گرامی باد!

صلح بجای جنگ در دعوای اتمی با ایران به تحریم‌ها و تهدید به جنگ خاتمه دهید

جنبش صلح آلمان



برگردان ناهید جعفرپور

از این روی ما هشدار می‌دهیم که نیروهای ایالات متحده و پیروان ایرانی‌شان در تبعید تلاش دارند تا از اجرای اتمی ایران برای تغییر رژیم استفاده کنند. این ادعا که می‌توان تنها از طریق جنگ جلوی قدرت اتمی شدن ایران را گرفت گمراه کننده است.

اختلاف با ایران به مرحله خطرناک رسیده است. تحریم نفت طرح ریزی شده از سوی غرب و بایکوت بانک مرکزی ایران مداخله‌ای خطرناک است. یکبار دیگر در سال ۱۹۵۰ بریتانیا و آمریکا برای سرنگونی دولت دکتر مصدق نفت را تحریم نمودند. امروز تحریم اقتصادی و تحریم نفت از

همه مهمتر مردم ایران را زیر ضرب خواهد برد. بعلاوه این تحریم ها به دولت ایران این توجیح را می دهد که خود را بعنوان قربانی خشونت های غرب جای زند و بعنوان مدافع مشروع استقلال ایران وارد میدان گردد. جناح های نظامی جمهوری اسلامی در حال حاضر آنچنان مشروعیتی برای خود قائلند که تهدید به بستن تنگه هرمز نموده اند و بدینوسیله این تحریم ها می رود تا آغازگر جنگی دیگر باشد.

این اوضاع نه تنها برای مردم ایران پیامد های فاجعه باری به همراه خواهد داشت بلکه برای مجموعه منطقه برای دهه های آینده بی ثباتی به همراه خواهد آورد.

مردم ایران - تمامی شواهد حاکی از این مسئله است - نه یک جنگ می خواهند و نه بمب اتم و از سوی دیگر در مقابل هر گونه حمله نظامی از خارج هم می باشند.

تسلیمات اتمی اسرائیل و محاصره نظامی ایران توسط آمریکا که در این فاصله تمامی پایگاه های نظامی کشورهای همسایه ایران را در بر می گیرد، مهمترین دلائل تلاش های نظامی ایران است.

همچنین ما در آلمان و اروپا هم احساس بزرگتر شدن خطر جنگ را داریم. جنگی که می تواند پیامدهای سختی برای اروپا و کل جهان داشته باشد.

کسی که این هدف را دارد جمهوری اسلامی را با حمله نظامی از خارج سرنگون کند، مسلماً به راه حل واقعی برای حل ماجرای اتمی ایران بی توجه است.

از این روی ما هشدار می دهیم که نیروهای ایالات متحده و پیروان ایرانیشان در تبعید تلاش دارند تا از اجرای اتمی ایران برای تغییر رژیم استفاده کنند. این ادعا که می توان تنها از طریق جنگ جلوی قدرت اتمی شدن ایران را گرفت گمراه کننده است. از این روی ما این راه حل را بطور جدی رد می کنیم.

ما از باراک اوباما ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا می خواهیم:

تحریم نفت و بانک مرکزی ایران را متوقف سازید. از اینکه مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا و اسرائیل در یک جنگ و عواقب غیر قابل پیش بینی آن سقوط نماید جلوگیری کنید. به ایران اطمینان دهید که در مقابل کنترل محدود کردن برنامه هسته ای مطابق با

مفاد منع گسترش سلاح های اتمی، شما و احتمالا اسرائیل از معاهده عدم تعرض پیروی خواهید نمود.

از صدر اعضم آلمان می خواهیم:

هرگونه شرکت کشور آلمان در جنگ را علنا بر علیه ایران نفی و تلاش به توقف تحریم های خطرناک نمائید.

تا آنجا که امکان دارد به همراه سایر دولت های اروپائی از کنفرانس تصمیم گرفته شده از سوی سازمان ملل متحد برای محدوده آزاد عاری از تسلیحات اتمی در خاور نزدیک و میانه که در سال ۲۰۱۲ آغاز خواهد شد و تا کنون در افکار عمومی با بی توجه ای با آن برخورد شده پشتیبانی نمائید. در واقع این خواست و این کنفرانس می تواند با کنفرانس موازی دیگری که کاملا چشم انداز جدیدی برای صلح و همکاری در کل منطقه را به همراه خواهد آورد، همراه شود.

تنها یک سیاست که بتواند تمامی دولت های منطقه و همچنین اسرائیل را موظف به خلع سلاح و پرهیز از گسترش تسلیحات هسته ای نماید، می تواند بی اعتمادی کنونی و متقابل و همچنین دشمنی میان ملت ها و مردم طرفدار مذاهب مختلف منطقه و مسابقه تسلیحاتی در منطقه را از بین ببرد و زمین را از زیر پای دیکتاتور ها بیرون بکشد.

ما از سازمان ملل متحد می خواهیم:

که کنفرانس تصمیم گرفته شده را هر چه زودتر برگزار نمایند. حتی اگر از سوی اسرائیل و ایران بایکوت گردد.

در دراز مدت هیچکسی دیگر در منطقه نمی تواند چشم خود را بر این چشم انداز ببندد و اعتبار و مشروعیت آن را زیر علامت سؤال ببرد. به موازات این کنفرانس در کنفرانس امنیت و همکاری های مشترک در منطقه امید یک فضای سیاسی صلح آمیز برای حل اختلافات دیگر در منطقه بخصوص اختلاف اسرائیل و فلسطین به وجود خواهد آمد.

پشتیبانان این بیانیه:

Andreas Buro, Christoph Krämer und Mohssen Massarrat

Franz Alt, Elmar Altvater, Johannes M. Becker, Hanne-Margret ,Birckenbach, Reiner Braun, Daniela Dahn

Hans-Peter Dürr, Theodor Ebert, Iring Fetscher , Ute Finkh,
, Johan Galtung, Ulrich Gottstein, Peter Grottian

Matthias Jochheim, Heiko Kauffmann, Karlheinz Koppe, Ekkehart
Krippendorff, Wiltrud Roesch-Metzler, Christine

Morgenroth, Wolf-Dieter Narr, Oskar Negt, Bahman Nirumand,
Norman Paech, Bergrun Richter, Clemens

Ronnefeldt, Werner Ruf, Christine Schweitzer, Eva Senghaas-
Knobloch, Gert Sommer, Hans von Sponeck, Eckart

Spoo, Otmar Steinbicker, Mani Stenner, Peter Strutynski, Helga
Tempel, Konrad Tempel, Renate Wanie, Herbert

Wulf, Christian Wellmann

Initiatoren und v. i. S. d. P.: Andreas Buro
(andreas.buro@gmx.de); Christoph Kraemer (kraemer.ak-
(sn@ippnw.de

(Mohssen Massarat (mohssen.massarrat@uos.de

بیانیه در شبکه:

<http://www.koop-frieden.de/dokumente/iran-erklaerung.pdf>

انتخابات مجلس "فرصتی برای قدرت بیشتر!"



احسان دهکردی

امروز دیگر مبارزه سیاسی در ایران در چارچوبه های قانونی و در پیوند با اصلاح طلبان داخلی بی نتیجه میباشد، تلاش در این راه در خرداد ۸۸ به پایان رسید، رشد مبارزه در ایران اجازه برگشت به شعارهای اصلاح طلبان را غیر منطقی و آنرا همراهی با حکومتیان و در

جهت تحکیم نظام جمهوری اسلامی می داند، امروز تلاش برای حذف نظام جمهوری اسلامی است.

انتخابات در چارچوبه نظام جمهوری اسلامی هیچ زمان در مقیاس یک انتخابات آزاد با حفظ حقوق شهروندی و حق آزاد برای کاندید شدن و کاندید کردن، همراه با آزادی اجتماعات، احزاب، مطبوعات و بیان، یا برابری حقوق زنان با مردان در کاندید شدن در انتخابات درکل نبوده است. بنابراین در تمامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی حقوق مدنی مردم چه در حوزه فعالیت‌های صنفی و چه حوزه فعالیت‌های سیاسی بخصوص برای دگر اندیشان و آزادی خواهان فراهم نبوده و نیست. اما شرکت گسترده مردم در "انتخابات"، چه در سال ۱۳۷۶ و چه در سال ۱۳۸۸ از نگاه دیگری قابل ارزیابی است. قدرت روبه گسترش "ولی فقیه" در نظام، ورشد جریان اصلاح طلب، جمهوری اسلامی را مجبور به انتخابات در میان "نیروهای خودی" - نیروهایی که با پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی مبارزه خود را برای اداره سیاسی کشور به رأی در صندوق‌ها موکول کردند - کرد. مشارکت جریان اصلاح طلب نظام در سال ۷۶ در بازی "دمکراسی" از این منظر بود و با پذیرش این پیش فرض از سوی طرفداران "ولایت فقیه" بود، که جریان اصلاح طلب اصولاً شانس پیروزی در انتخابات را نخواهد داشت، اما آنچه اتفاق افتاد به گونه ای دیگر بود. رأی ۲۰ میلیونی آقای خاتمی در سال ۷۶ ضربه بزرگی به "ولی فقیه" که آقای ناطق نوری را چهره کرده بود، بود. باند "رهبری" نظام در آن زمان بود که متوجه شد ولی فقیه هیچ گونه وجه سیاسی در میان مردم ندارد. واز آن تاریخ تا سال ۸۴ مجموعه فعالیت‌های جریان اصلاح طلب که به امید گسترش روزنه های دمکراسی از درون اصول جمهوری در قانون اساسی، و عبور از قدرت غیر دمکراتیک "رهبری" بود، با سنگ اندازی های اهرمهای قدرت "ولی فقیه" با قانون اساسی و بی قانون به شکست مواجه شد. در واقع تمامی تلاشها در ضدیت با اصلاحات تا سال ۸۴، از جمله تخریب شخصیتها، سد سازیها، بحران سازیها، ایجاد سازمانهای موازی، ترورها و... که در این دوران با تمام قدرت توسط "بیت رهبری" سازمان داده شده بود، به ثمر نشست، و مردم مایوس از جریان اصلاح طلب، در "انتخابات" سال ۸۴ شرکت نکردند. نتیجه این پشت کردن مردم از صندوقهای رأی، و مایوس شدن از جریان اصلاحات، چهار سال ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد بود، که تازه نسل جوان شکل گرفته از هشت سال دوران ریاست جمهوری خاتمی، متوجه فرق بین فضای سیاسی جامعه در دو دوران شد. آقای احمدی نژاد نه تنها چهره شناخته شده ای (فقط به عنوان شهردار تهران) در عرصه سیاسی

برای مردم سراسر کشور نبود بلکه حتی در فعالیتهای سیاسی نیز چهره برجسته ای نبود، نه نظریه پرداز بود، نه سخنگوی برجسته ای، نه چهره خندانی نه فرد عالمی و نه مطلع سیاسی، تنها مورد توافق دستگاہ "رهبری" بود؛ و در اصل هم این "رهبری" بود که او را انتصاب کرد نه انتخاب و رأی مردم.

هژمونی "ولی فقیه" از این دوران علنی شد و در واقع از این دوران تمامی نهادهای انتخابی، روند انتصابی پیمودند و جمهوریت نظام را به گور سپردند. در دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد با کشمکشهای میان اصلاح طلبان و باند "رهبری" چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ جایگاه مردم و نقش آنها در سیاست، در زمینه های مختلفی چون بستن روزنامه ها ، نهادهای مدنی، دستگیری و شکنجه مبارزین، افشاگریها... خود را بروز داد، و مرزبندی ها را در جامعه مشخص کرد، تابوها شکسته شد و از مبارزه سیاسی شفاف سازی شد، صحنه گردانان بسیاری از اعمال غیر قانونی و ضد مردمی افشا شدند، گره های کور گشوده شد و مردم فهمیدند که پشت سر همه این دغل کاریها باند مخوف "رهبری" خوابیده است.

تازه دوباره بعد از این دوران در "انتخابات" سال ۸۸ سعی کردند با "داغ کردن تنور انتخابات" مردم را به صحنه بکشانند و دوباره شکل و شمایل یک "انتخابات دمکراتیک" را به نمایش بگذارند. موسوی و کروبی رد صلاحیت نمی شوند تا "انتخابات" شور و شوقی بگیرد، مناظره های تلویزیونی ترتیب داده می شود که اوج دمکراسی به مردم ایران و جهان به نمایش گذاشته شود!

فقط برای اینکه درصد مشارکت مردم در "انتخابات" را چماقی کنند بر سر مخالفین نظام و دول خارجی که ما مردم را پشت سر خود داریم! نظام ما مشروعیت دارد!

"انتخاباتی" در کار نبود! قرار بود دوباره احمدی نژاد پست ریاست جمهوری را داشته باشد، تا هشت سالش پر شود!!

این آقایان موسوی و کروبی، "انتخابات" را جدی گرفته بودند! مردم "انتخابات" را جدی گرفته بودند! برای همین هم به خیابان آمدند.

مسئله ناروشن چه برای اصلاح طلبان و چه برای مردم این بود که نمی دانستند، در معادلات سیاسی برای "دستگاہ رهبری" مردم زمانی مهم هستند که به "ندای رهبر" و "امام" خود گوش دهند و "امت" باشند، "مردم همیشه در صحنه" زمانی قابل "تمجید و ستایش" هستند، که برای

“رهبری” سینه بزنند نه برای موسوی و کروبی! حضور گسترده مردم به پای صندوق های رأی در سال ۸۸ نه تنها در جهت حذف احمدی نژاد بود، بلکه یک نه به سیستم قدرت “ولی فقیه” و “رهبری” در ایران بود. مردم در این “انتخابات” با رأی خود پرچم مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی را برافراشتند و به عوض رسمیت بخشیدن به نظام، مشروعیت او را سلب کردند. آنها در واقع با استفاده از همان سلاحی که جمهوری اسلامی سالها مشروعیت خود را تبلیغ می کرد، نامردمی بودن این نظام را به جهانیان نشان دادند. جمهوری اسلامی که دستگاه ولایت و حامیان آنرا سنبل نظام و طرفداران جمهوری اسلامی معرفی کرده بود با رأی مردم به کاندیدای رقیب با “نه” بزرگی از طرف مردم مواجه شد. دشمنی مردم با دستگاه “رهبری” بخصوص از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ به آنجائی کشیده شد که مخالفت با ولی فقیه با مخالفت با نظام جمهوری اسلامی پیوند خورد و مافیای قدرت رودروی مردم ایستاد. عکس العمل مردم نسبت به این بی اعتناعی به رأی و نظر آنها، جنبش ۸۸ بود. و این آن موضوعی بود که صحنه گردانان این نظام و این “انتخابات” محاسبه نکرده بودند. در این رابطه خوب است بخشی از سخنان مسئول بسیج دانشجویی دانشگاه تربیت مدرس آقای محمد مهدی تهرانی را بیاوریم :

“ قصه به صورت جدی از انتخابات ریاست جمهوری دهم کلید خورد؛ از آنجا که ۱۳ میلیون در سویی دیگر قرار گرفتند و علیرغم تمام موفقیت های که دولت نهم در حوزه های مختلف به دست آورده بود و تمام افتخاراتی که نصیب ایران اسلامی شده بود، باز آرایشان را به سببی دیگر سپرده بودند.”

“پرسش این بود که چرا چنین شده و برای این جمعیت چه باید کرد؟ آن ۱۳ میلیون چرا افتخارات هسته ای را نادیده گرفتند، توفیقات سیاست خارجی را کنار نهادند، تجلی ایران در عرصه جهانی را فراموش کردند، تحولات پیش روی اقتصادی را ندیدند، توجه دولت مردان به مردم را در مقابل بی توجهی دولت اصلاحات ارج نهادند و بار دیگر در سویی قرار گرفتند که اصالتا پایگاه جریان اصلاح طلب به شمار می آمد؟ پرسش این بود که تا کجا باید شاهد چالش آفرینی طیفی که اعتقادی به نظام و ولایت ندارند، (که البته در میان این ۱۳ میلیون هم يك اقلیت هستند و پس از فتنه ۸۸ بخش عمده ای از همان ۱۳ میلیون نیز به برکت روشنگری ها از جریان فتنه منزجر شده اند) باشیم؟”

“ آیا اینان باز باید بمانند و این فرصت را داشته باشند تا در قامت آتشی زیر خاکستر روزی بار دیگر خود را احیا کنند؟ برای بدنه

اجتماعی دست و پا شکسته این جریان چه باید کرد؟ چرا اینها زیر پرچم انقلاب نمی‌آیند؟ چه کسی باید این پایگاه اجتماعی را از آن جریان معلوم الحال بستاند و زیر بیرق انقلاب گرد آورد؟ اینها همه و همه سوالاتی بود که مبنای یک نتیجه‌گیری شد؛ یک طرح‌ریزی در درون دولت؛ یک راهبرد عملیاتی.

در واقع این حرکت میلیونی مردم بود، که دستگاه "رهبری نظام" را متوجه بیزاری مردم از سیستم کرد. این "ذوب شده در ولایت" متوجه نیست که این مردمنده که باید برسرنوشت سیاسی خود حاکم باشند نه یک فرد مستبد! این "ولی فقیه" است که باید تابع رأی مردم باشد نه مردم تابع امر "ولی فقیه"!!

تاریخی که با "نه" به ولایت فقیه و با حمایت از جریان اصلاح طلب در ایران توسط مردم آغاز شد، تلاش سیاسی مردمی بود، که در چارچوبه جمهوری اسلامی برای براندازی آن صورت گرفت. این حرکت تنها شانسی گذار مسالمت آمیز جامعه ایرانی برای عبور از نظام جمهوری اسلامی به روش قانونی و مشارکت در اداره کشور بود، که با شکست روبرو شد.

امروز دیگر مبارزه سیاسی در ایران در چارچوبه های قانونی و در پیوند با اصلاح طلبان داخلی بی نتیجه میباشد، تلاش در این راه در خرداد ۸۸ به پایان رسید، رشد مبارزه در ایران اجازه برگشت به شعارهای اصلاح طلبان را غیر منطقی و آنرا همراهی با حکومتیان و در جهت تحکیم نظام جمهوری اسلامی می داند، امروز تلاش برای حذف نظام جمهوری اسلامی است.

اما انتخابات مجلس آینده "انتخابات مجلس" این بار در نبود همه جریانهای اصلاح طلب انجام می گیرد، این بار کسی بازی نخواهد خورد، و دو بار گزیده نخواهد شد! ولی مسائل سیاسی امروز جمهوری اسلامی برای نسل آینده کشورمان آموزنده است. گرایش نظام، با بحرانی شدن هر روز شرایط سیاسی داخلی و خارجی به سمت ایجاد یک قانون قدرت در "بیت رهبری" - با توجه به قدرتی که در قانون اساسی به "ولی فقیه" داده شده - پیش می رود. قدرت و تشکیلاتی شبیه حزب نازی، که بتواند بر همه مسائل سلطه و اعمال قدرت داشته باشد. شرایط به گونه ای است که تحمل حتی گرایشهای طرفدار "رهبری" و خوانشهای دیگری برای حفظ نظام نیز با مهر "انحرافی" سرکوب می شود. این روزها بعد از جریان "فتنه" (موسوی و کروبی!) جریان "انحرافی" (احمدی نژاد - رحیم مشائی) سد راه باند "رهبری" است. هم "بیت رهبری" هم "تیم" احمدی نژاد که امروز یک سیاست دیگری را

دنبال می‌کنند، در اتحاد با هم علیه اصلاح طلبان و علیه موسوی و کروی خوشونتی را سازمان دادند، تا نشان دهند این نظام فقط با نظر آنها هدایت خواهد شد. اما به نظر من "تیم" احمدی نژاد بعد از شروع "بهار عربی" متوجه تغییر شرایط دنیا و سیاستهای آمریکا و اروپا شدند، و تلاش کردند که سفره شان را از "رهبری" جدا کنند. در زیرچند مورد مهم از اختلافات احمدی نژاد و بیت "رهبری" را از بعضی مقالات مرور کنیم: روابط عمومی روزنامه ایران درباره ویژه نامه «خاتون» این روزنامه که روز گذشته منتشر شد، اطلاعیه‌ای صادر کرد. به گزارش فارس متن کامل اطلاعیه روابط عمومی روزنامه ایران (برگرفته از روزنامه شرق) به شرح زیر است (که من یک بخش کوتاه آنرا در اینجا می‌آورم):

"روزنامه ایران به منظور تبیین نقش حجاب در حفظ عفت و پاکدامنی زن مسلمان ایران و تجلیل از مقام و منزلت وی، اقدام به انتشار ویژه نامه وزین و ارزشمندی به نام خاتون کرده که روز شنبه به همراه روزنامه ایران به صورت رایگان توزیع شده است. متأسفانه تعدادی از سایت‌های خبری که بعضاً مدعی دفاع از جریان اصولگرایی نیز هستند در اقدامی هدفمند، بخشی از مطالب وزین این ویژه نامه را آشکارا تحریف کرده و از این رهگذر کوشیده‌اند تا ضمن ناراحت کردن علما و روحانیون عالی‌مقام، احساسات مذهبی مردم را تحریک کنند.

به عنوان نمونه، سایت خبری رجانیوز که از مدعیان اصلی جریان اصولگرایی است با تحریف آشکار گفت‌وگوی این ویژه نامه با آقای مهدی کلهر به نقل از وی ادعا کرده است که «چادر مشکی، اشرافی و متکبرانه است و از مجلس عیاشی شبانه اروپا در آمد.» این درحالی است که آقای کلهر در این گفت‌وگو به هیچ‌وجه وارد ماهیت چادر نشده و صرفاً رنگ مشکی را مورد بحث قرار داده است. وی گفته است: رنگ متکبرانه مشکی را ناصرالدین شاه از مجالس اشرافی عیاشی شبانه در اروپا به ایران آورد. بنابراین کاملاً روشن است که وی فقط رنگ مشکی را به جهت وارداتی بودن آن از فرانسه و انگلیس، یک امر اشرافی و متکبرانه توصیف کرده نه اصل چادر را که در آن زمان زنان ایرانی از چادرهای نقش‌دار و کاملاً پوشیده استفاده می‌کردند." (بخشی از اطلاعیه روابط عمومی روزنامه ایران).

"نشریه سپاه، احمدی نژاد را به "تعرض به امام و رهبری" متهم کرد

ماهنامه پیام انقلاب ارگان رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سخن رئیس جمهوری را در مورد "در راس امور نبودن" مجلس، "تعریض" به

رهبران فعلی و سابق جمهوری اسلامی ایران دانست.

ماهنامه پیام انقلاب، به صاحب امتیازی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، در ادامه پرسیده: «استنباطی چنین غلط و خطایی چنین آشکار برای چه صورت می گیرد؟ فقط برای آنکه سپری باشد در برابر نظارت و حساسیت های گاه به گاه مجلس اصولگرا در مقابل انحرافات دولتمردان؟»

محمود احمدی نژاد یک ماه و نیم پیش، در مصاحبه با روزنامه دولتی ایران گفته بود که سخن آیت الله خمینی مبنی بر اینکه مجلس در راس امور است، مربوط به زمانی بوده که کشور را نخست وزیر منتخب نمایندگان اداره می کرده، اما اکنون قوه مجریه در راس قرار دارد.

و حال بخشی از مقاله حسین شریعتمداری علیه جریان " انحرافی":

تاکید می شود که فقط یک نمونه- از مواضع و عملکرد چند ساله جریان انحرافی را آدرس بدهید که با فتنه ۸۸ و مدیران بیرونی فتنه یاد شده، هماهنگ و همسان نبوده است؟! حمایت از اشغالگران قدس در پوشش اعلام برادری با «مردم اسرائیل»!، ادعای پایان دوران «اسلامگرایی»!، غارت بیت المال و هزینه کردن آن برای جذب مخالفان داخلی و بیرونی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، روابط پنهان با دیکتاتورهای منطقه، قرائت موهن و بی اثر از ولایت فقیه که به گفته «فرانتس فوکویاما»، «کانون اصلی اقتدار و ماندگاری ایران اسلامی است» ،

الف: تفرقه افکنی و ایجاد شکاف در صف یکپارچه اصولگرایان. این همان نکته ای است که رهبر معظم انقلاب بعد از انتصاب مشایی که او نیز فقط یک پادوی دم دستی است- به معاون اولی رئیس جمهور در نامه ای کوتاه و گویا خطاب به آقای احمدی نژاد، نسبت به آن هشدار دادند و انتصاب وی را «موجب اختلاف و سرخوردگی میان علاقمندان» به رئیس جمهور دانستند، که این تذکر- بخوانید دستور قانونی- با تاخیری غیرقابل توجیه از سوی ریاست محترم جمهوری جامه عمل پوشید، اگرچه، اختصاص بیش از ۱۸ پست کلیدی به نامبرده با دستورالعمل یاد شده همخوانی نداشت. ایجاد شکاف و نهایتا انشعاب در برخی از تشکل ها و جمعیت های اصولگرا، از جمله نمونه های دیگری از این دست است که می گذاریم و می گذاریم.

ب: «موازی کاری» با هدف اخلاص در اقتدار بین المللی و داخلی نظام اسلامی، که دور زدن وزرا در چرخه امور جاری و اختصاصی وزارتخانه

ها - نظیر وزارت نفت، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت اقتصاد و دارایی و...- از جمله آنهاست و نیز حرکت موازی و بیرون از ضوابط تعریف شده در مناسبات بین المللی، مانند تعیین نمایندگان ویژه و اعزام آنها به کشورهای خارجی، بدون نظارت وزارت خارجه و....." (برگرفته از مقاله حسین شریعتمداری با عنوان "پادوهای اجاره ای")

اینکه احمدی نژاد تا چه اندازه قادر به کنارزدن مخالفین خود خواهد شد؛ حادثه یک سال گذشته نشان داد که در مقابل "رهبری" از نیروی پر قدرتی برخوردار نیست، برای همین تلاش می کند یکی دیگر از اهرمهای قدرت یعنی مجلس را تسخیر کند. اما اشتباه نکنید احمدی نژاد مدافع حقوق مردم و دمکراسی نیست، او سیاستهای خامنه ای را در راستای حفظ نظام نمی پذیرد، او برای حفظ نظام حاضر به مذاکره با آمریکا و اروپا است و خامنه ای هنوز بر اتحاد کشورهای عربی و مسلمان و محو اسرائیل تأکید دارد. به هر حال آنچه از اظهار نظرها و عکس العمل ها دستگیر می شود، هم احمدی نژاد و هم "رهبری" در دست یابی به سلاح اتمی همنظر هستند، حرکت اخیر حمله به سفارت انگلیس بی ملاحظه گی جریان "رهبری" بود، که با سکوت دولتیان روبرو شد و مورد تأیید احمدی نژاد واقع نشد این حرکت جدا از خطر تعطیلی سفارت خانه های جمهوری اسلامی، باعث در گیری زودرس نظام با غرب می شد. باری در شرایط کنونی هماهنگی دستگاه های مخوف اطلاعاتی "ولایت فقیه" همراه با نیروهای نظامی - امنیتی بعد از تصفیه های پی در پی درونی در مرتبه ای از قدرت خود قرار دارند، که قابل مقایسه با سال ۱۳۷۶ نیست. آنها دست پاچه از گسترش مبارزات مردم دست به اقداماتی میزنند که از یک طرف با سرکوب گسترده مخالفان حکومت، حتی در "جبهه خودی ها" و "ذوب شدگان در ولایت" ریزشهای سیاسی را بوجود آورده اند، و از طرف دیگر تلاشهای سیاسی برای تغییر از درون را با مهندسی "انتخابات" به ریشخند گرفتند، اما جنبش را رادیکال کردند و جهت مبارزه سیاسی در کشور را به سمت حذف کلیت نظام هدایت کردند؛ امید به تغییرات سیاسی را با سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام به انسداد کشاندند و مبارزات مسالمت آمیز مردم را به سمت استفاده از روش های خشونت آمیز کانالیزه کردند.

جمهوری اسلامی پرونده سیاه ۳۳ سال جنایت، سرکوب، خیانت به مردم و چپاول سرمایه های ملی را پشت سر خود دارد، با توجه به شرایط امروز جهانی و آینده ناروشن برای سردمداران جمهوری اسلامی، دو راه برای آنها باقی مانده است، تسلیم به رأی مردم یا ماندن به زور اسلحه، کشتار و زندان! شواهد نشان میدهد، جمهوری اسلامی راه دوم را

برگزیده است. ولی سؤال این است، جمهوری اسلامی تا کی می تواند بدین روش به حاکمیت خود در ایران ادامه دهد؟ آیا تسخیر صندلیهای مجلس توسط تیم احمدی نژاد کشمکشهای میان او و "بیت رهبری" را گسترش خواهد داد؟ این آخرین تلاش "تیم" احمدی نژاد در کارزار قدرت سیاسی است. و این تلاش را با توجه به سکوت او و پیشه کردن سیاست مماشات و دوری از درگیری مستقیم مشاهده می کنیم. به هر صورت او برای اینکه بتواند سیاستهای جناحی خود را پیش برد باید خامنه ای را دور بزند و او را به فرد شماره دوم نظام سقوط دهد تا بتواند وارد مذاکره با غرب و آمریکا شود. به هر شکل نباید نقش روسیه را در این میان دست کم گرفت، آنها در پشت رژیمهای سوریه و جمهوری اسلامی خود را پنهان کرده اند، جمهوری اسلامی بدون یاری روسیه و چین برپا نخواهد ایستاد.

۲۳ ۰۲ ۲۰۱۲

خاصه‌ها و عوامل پیروزی هسته‌های مردمسالار تشکیل دهند جبهه حقوقمدار

علی صدارت

نیروی محرکه در جامعه امروز، جوانان هستند. زمان زندگی جوان، در آینده است. جوانان این دوره و زمانه، حقوق را ارج می‌نهند، حق‌طلبند، و نمی‌خواهند در دنیای بی‌عدالتیها، چون نسل گذشته، هرروزه شاهد نقض شدنهای حقوقشان باشند. اشخاص و تشکیلاتی که به حقوق بشر فقط در ظاهر شعار می‌دهند و در کنش با افراد و گروههای دیگر، حقوقمد نیستند، و حتی در درون گروه خود، حقوق یکدیگر را نقض می‌کنند، نمی‌توانند انتظار داشته باشند که مورد اقبال نسل جوان، که بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد، باشند.

۱- شفاف بودن هدف:

حاکمیت، متعلق به جمهور مردم، و ولایت از آن جمیع مردم است. ولی باید پیوسته بخود یادآوری کرد که ولایت و حاکمیت مردم، یک برک است ایستا نیست، بلکه یک رودخان پرخروش است یک صفت نیست، بلکه یک فعل است و برای نگهداری از آن، باید پیوسته فعال بود و در صورت انفعال، خلاء مالکیت آنرا، نه حقوقمداران، بلکه همیشه قدرتمداران پر می‌کنند و آنرا با خشونت، در حاکمیت تملک خود، به انحصار در می‌آورند و در صورت انفعال بیشتر مردم، ولی مطلقه می‌شوند.

بنیان عقیده و تفکر، اگر انواع گفتمانهای قدرت باشد، با مردمسالاری، که همانا حاکمیت جمهور مردم است، ناسازگاری دارد. حاکمیت، از آن جمهور مردم است. ولایت انحصاری، چه مطلقه و چه حتی غیر آن، از هر نوعی که باشد، چه دینی و چه غیر آن، بالاخره، از بن بست استبداد و خفقان و سرکوب، سر درمی‌آورد. بیانهای قدرت، صورتهای متفاوت پیدا می‌کنند ولی در اصل و ریشه، یکی هستند.

در دنیای ماده، قدرت، وجودی ذاتی ندارد و از توازن و روابط قوا، عارض می‌شود. در هر جامعه‌ای، هرچه موازنه‌ها عدمی‌تر باشد، به همان نسبت قدرت متمرکز، بیشتر به توانائیهای مردم مبدل می‌گردد و به همان نسبت، در آن جامعه، خشونتها در تمام نمادهايش، کمتر نمایان می‌گردند و به همان نسبت، استقلال و آزادیهای فردی و ملی، متحقق‌تر و گسترده‌تر می‌شود و به همان نسبت، تک تک افراد و در نتیجه کل جامعه، حقوقمدارتر می‌شود و باز به همان نسبت جامعه رشدپذیرتر و رشدياب تر می‌گردد.

گرایشات نخبه‌مدارانه، هنوز در بعضی اشخاص و گروههای سیاسی، دیده می‌شود، که قدرت را از آن خود می‌دانند و در بازیافت قدرت، از هیچ وسیله‌ای فروگذار نمی‌کنند. آنها خود را محق می‌دانند که بر مردم، بر "عوام کلانعام" حکومت کنند، و بعضی از الان، نغمه "توزیع قدرت" سر داده‌اند. اگر مردم و هسته‌های حقوقمدار، به اشخاص و گروههای قدرتمداری که به منظور قبضه کردن قدرت، و با بوجود آوردن بحرانها، پیوسته اختلافات قومی را ابزار دست خود کرده‌اند، امکان بسط این گفتمان را بدهند، خطر تجزیه، کشور را تهدید خواهد کرد.

تحقق حاکمیت عمومی و پویائی آن، نیاز به تمرین و ممارستهای فردی و جمعی مستمر دارد. برای تحقق حق حاکمیت فرد بر خود، نیازی پیوسته است که افراد، به خود و به جامعه خود، متصل این حق ذاتی را یادآوری کنند. بدین شکل، اشخاص و گروههای سیاسی نیز، از غربال حقوقمداری، عبور می‌کنند و سره از ناسره، تمیز داده می‌شود. و در

نتیجه اشخاص و گروه‌های قدرتمدار، در جنبش و در دوران گذار و بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی، خلائى را نمی‌یابند که بتوانند آن را پر کنند و دو باره کشورمان را در منجلاب استبدادی از نوع دیگر، غرق کنند. نیاز است که هسته‌های حقوقمدار، از همین الان، در تدبیر سازماندهی حاکمیت جمهور مردم، تمرین کنند. بدین ترتیب است که دولتی مردمسالار، می‌تواند بر این مردم و این هسته‌های حقوقمند، تکیه کند و مشروعیت بگیرد، تا رعایت و احقاق حقوق بشر بتواند در کشورمان، قوام و دوام بگیرد. تجربه‌ای را که در سه انقلاب در قرن گذشته در کشورمان شاهد بودیم، لزوم توجه به این مهم را ثابت می‌کند. شعار "توزیع قدرت" توسط اشخاص و گروه‌های قدرتمدار، فریبی بیش نیست. انتظار این افراد و تشکیلات از مردم اینست که قدرت متمرکز در رژیم جمهوری اسلامی را دو دستی تقدیم آنها کنند تا که آنها، آنهم البته در فرصتی که خود مقتضی بدانند، قدرت را چون گوشت قربانی، میان اعوان و انصارشان تقسیم کنند. ولی قدرت، همیشه میل به انباشته شدن و تمرکز دارد. در صورتیکه مردم در مزرع^۱ سرنوشت خویش، پیوسته تلاش نکنند و بذر کرامت و منزلت انسانی و حقوق را نکارند، خار و علف ولایت مطلقه، مردم را محکوم به برداشت محصول دیگری می‌کند. بهوش باشیم که، در جریان جنبش و در دوران گذار است که باید این مهم را آویز^۲ گوش نمود و حاکمیت و ولایت مردم را، نباید به بعد از دوران گذار و فردای پیروزی جنبش، به تعویق انداخت. اگر مرتب مردم به انفعال خوانده شوند که "دست به ترکیب رژیم نزنید" و "از جای خود تکان نخورید" که اگر این رژیم برود، چنین و چنان می‌شود و یا "از خطوط قرمز عبور نکنید و با دورویی مصلحت‌سنجی، از حاکمیت جمیع مردم حرفی به میان نیاورید و فعلا" اجرای بدون تنازل قانون اساسی" را طلب کنید، چگونه می‌توان انتظار داشت که مردم روزی به حقوقمداری، قیام نمایند؟ با حکم سکون صادر کردن، چگونه می‌توان انتظار داشت که ملت ایران روزی رنگ آزادی و استقلال و حقوق را ببینند؟ آیا هیچوقت در هیچ کجای دنیا کسی یا گروهی آمده است که مردمسالاری را، به جامعه‌ای منفعل و مرده، با احترام و سلام و صلوات، تقدیم کند!؟

در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷، متاع ایدئولژیهای غربی، بسیار داغ بود و "گروهی، این و گروهی، آن" می‌پسندیدند. امروزه، به اعتراف خود غربیها، دکان اندیش^۳ دنیای غرب، در بازار ایدئولوژی، ورشکسته است. جوانان دنیا، از تئوریهایی که برای قدرت، اصالت قائلند، بریده‌اند و به دنبال بیانی هستند که بتواند به عنوان راه حل، برای معضلات مهم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی دنیا،

پاسخ ارائه دهد. سرنوشت این عصیان، هرچه باشد، در اروپای شرقی خاتمه پیدا نکرد. منحصر به نیویورک و وال استریت هم، نیست. و محدود به بقیه نقاط امریکا و اروپای غربی هم نمی‌شود. بلکه دامنه آن به روسیه و هند و چین هم رسیده است و به نظر می‌رسد که آقای پوتین هم کم‌کم، "صدای انقلاب را شنیده" است.

۲- شفاف بودن میزان:

حق و حقوق، عدالت، میزان است، محک است، وسیله سنجش است. بعد از جنبش ۱۳۸۸، بیان غالب، از جانب نیروهای به ظاهر مخالف و متضاد، اینطور ترسیم شد که فعلا در مقابل رژیم جمهوری اسلامی، نباید حرف از گذار از نظام زده شود و گفته شد که این گونه مطالبات، در رژیم، حساسیت ایجاد کرده و دست نیروهای سرکوب در خشونت و خفقان، باز می‌شود. متأسفانه بدین ترتیب، در افکار عمومی، "مصلحت" جای حق را به عنوان میزان گرفت. این گفتمان، در جامعه پژواک پیدا کرد و بجای شعار "ارحل"، (برو!) با "مصلحت‌سنجی" و با معطل کردن حق حاکمیت مردم و معلق نگاهداشتن سایر حقوق، در جامعه از "دوران طلایی امام" و "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" و... صحبت به میان آمد. وقتی با بها دادن به تعابیر ناشفاف چون "مصلحت‌سنجی" و "خیرخواهی" و "دوراندیشی" و با انواع و اقسام توجیه‌های بی‌اساس، مردم، جنبش را در حصار خودساخته "خطوط قرمز" زندانی می‌کنند، و احقاق حقوق بشر به فردائی نامعلوم و ناشفاف معوق می‌گردد، جای هیچ تعجیبی نیست که جنبش خودجوش ۱۳۸۸، سرنوشتی این چنینی پیدا کند. ولی اگر مبنای مبارزه، همیشه بر پایه‌های حقوق بشر، استوار بماند، و در هر روشی، حقوق فردی و به طریق اولی، حقوق ملی مد نظر باشد، کشتی مبارزه، با بادبان دیگری شناور می‌شود و با امنیت به سوی ساحل مردمسالاری پیش می‌رود. این تاکید ضروری است که هسته‌های حقوقمدار، دغدغه هم حقوق و هم افراد، حتی افرادی که در گروه و تشکیلات مورد پسندشان نیستند را، همیشه در دل خواهند داشت. هرگاه مردم نوشته‌ها و گفته‌های اشخاص و گروه‌های سیاسی و ابراز نظرها و راهکارها و پیشنهادهای آنها را با محک زدن آنها بر حق و حقوق، میزان کنند، و پرده‌های ابهام، در هسته‌های مردمی حقوقمند دریده شوند، قدم بس مهمی برای برپائی و پویائی مردمسالاری برداشته شده است.

از سه دهه تجربه مبارزه با رژیم ولایت مطلقه، و بخصوص از بعد از خرداد ۱۳۸۸، این تجربه را آموخته‌ایم که نمی‌توان بنا به مصلحت، حقوق قسمتی از جامعه را، و یا قسمتی از حقوق جامعه را گزینشی

معطل گذاشت. حق را نمی‌توان مثله کرد.

حقوق مربوط به تمام انسانها است. هگل معتقد بود که ارزشها فقط مربوط است به اروپائیان و نه غیر آنها. حقوق هیچ شخص و هیچ گروه و هیچ قوم و هیچ ملتی، از حقوق بیشتری نسبت به دیگران، برخوردار نیست. حقوق هیچ شخص و هیچ گروه و هیچ قوم و هیچ ملتی، بر دیگران تقدمی ندارد. حقوق با منافع متفاوت است. اینها از یک جنس نیستند. افزایش منافع یکی، منافع دیگری را کم می‌کند. در صورتیکه بر عکس آن، افزایش میزان احقاق حقوق یکی، به درجۀ احقاق حقوق دیگران می‌افزاید. قدرتمدار، در پی کسب امتیازات و منافع بیشتر است. با این بهانه، انگلیس و فرانسه منافع خود را در طرابلس، و امریکا، با هزارها کیلومتر فاصله، منافعش را در تجاوز به عراق و مسئولیت مستقیم و غیرمستقیم مرگ بیش از صد و هفتاد هزار عراقی، می‌یابد. حقوقمدار، لازمۀ احقاق حقوق خود را احقاق حقوق دیگران می‌داند. اشخاص و گروهها و هسته‌های مردمسالار، در کنش با دیگران، حقوقمدارانه عمل میکنند. به طریق اولی، ملت و دولت مردمسالار در کنشهای بین‌المللی، حقوقمدارانه عمل میکنند. منافع ملی، جای خود را به حقوق ملی می‌دهد. با علم به اینکه حقوق افراد و ملتها به هم گره خورده است، و بر عکس منافع آنها، حقوقشان با هم در تضاد نیست، با تمرین پیوستۀ روابط حقوقمدارانه، تنش و خشونت و تخریب در میان افراد، و در میان گروهها، و در میان قومها، و در میان ملتها، کم‌کم به کاستی می‌گراید.

نیروی محرکه در جامعۀ امروز، جوانان هستند. زمان زندگی جوان، در آینده است. جوانان این دوره و زمانه، حقوق را ارج می‌نهند، حق‌طلبند، و نمی‌خواهند در دنیای بی‌عدالتیها، چون نسل گذشته، هرروزه شاهد نقض شدنهای حقوقشان باشند. اشخاص و تشکیلاتی که به حقوق بشر فقط در ظاهر شعار می‌دهند و در کنش با افراد و گروههای دیگر، حقوقمدار نیستند، و حتی در درون گروه خود، حقوق یکدیگر را نقض می‌کنند، نمی‌توانند انتظار داشته باشند که مورد اقبال نسل جوان، که بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد، باشند.

۳- اشفا- ف بودن محل عمل جنبش:

جامعه و در میان مردم، محلی است که هسته‌های مردمسالار، مجال فعالیت حقوقمدار و امکان رشد پیدا می‌کنند. خارج از تنگنای قدرت داخلی و خارجی و در میان مردم، فراخنایی است که افراد در هسته‌های حقوقمدار، به عمل سیاسی متداوم، فعال میشوند و مدام فعال

می‌مانند. هر حرکت و راهکار و روشی را، باید خارج از این دو محدود □ قدرتهای خارجی و داخلی، بکار انداخت.

در محدود □ قدرت داخلی، "انتخاب" بین دو بد که رژیم به اجبار به مدت سه دهه، در مقابل ما قرار داده است، همیشه و بدون هیچ استثنا، منجر به بدتر از آن هر دو شده است. از خود بپرسیم، چه شد که فراموش کردیم که در دنیا، خوب و خوبها هم، وجود دارند؟ چه شد که حقیر پنداشتن خود و پست انگاشتن فرزندان خود را، آنقدر روا دانسته‌ایم که فراموش کرده‌ایم که ما و فرزندانمان لیاقت خوب و خوبتر و بهتر از آنها را داریم؟ از خود بپرسیم، در تمام مدت این سه دهه که داوطلبانه خود را در زندان "انتخابات" بین بد و بدتر اسیر کرده و بدین وسیله به جمهوری اسلامی مشروعیت داده‌ایم، آیا یکبار، و فقط یکبار هم شده است که اوضاع مملکت، بهتر که هیچ، حتی کمی کمتر بد شده باشد؟ عمل در محدود □ قدرت داخلی، در عمل به این معنا است که جناحهای قدرتمدار مختلف در درون رژیم، مردم را وسیله □ دست و ابزاری برای حل اختلافات خود و برای به قدرت رسیدن کنند.

در محدود □ قدرت خارجی و هرگونه رجوع به قدرت خارجی هم سرنوشت بهتری را برایمان رقم نزده است و نخواهد زد. در قرن پیش، خود را وسیله □ بازی خطرناک توازن قوا کردن، و بار حقارت "انگلو فیل" و "روسوفیل" را کشیدن و این تنگنا را به دولت و ملت ایران تحمیل کردن، و اعتماد به نفس نداشتن و به توانائیهای مردم خود رجوع نکردن، مسبب اصلی جهنمی است که امروزه در آن هستیم. با توجه به تاریخ سیاسی معاصر ایران و منطقه، و با توجه به حوادث دنیا در سالهای اخیر، آنها هم که اکنون سنگ رجوع به قدرت خارجی را به سینه می‌زنند، نمی‌توانند به هیچ وجه جرات کنند که بگویند این "انتخاب" خوب است. هیچیک از اینها نمی‌توانند هیچگونه دلیلی عقلانی و منطقی و موجهی بیاورند که مراجعه به قدرت خارجی خوب است. توجیه بی وجه آنها اینست که مراجعه به قدرت خارجی بد است ولی رژیم جمهوری اسلامی بدتر است!. چاره‌ای نداریم جز اینکه بین بد و بدتر، یکی را "انتخاب" کنیم! باید دفع افسد به فاسد کرد! تنگنای مراجعه به قدرت خارجی هم به جز این نیست که، به علت ابتلا به بیماری خودکوچک‌بینی، برای خود لیاقت خوب و خوبتر را قائل نباشیم، وگرنه چنانچه کسی به قدرت خارجی متصل نباشد و از حداقل عقل سلیمی هم برخوردار باشد و خود را هم سانسور نکند و به دو کشور عراق و افغانستان در همسایگی خودمان، بنگرد، به وضوح می‌بیند که سراب "پیدا کردن مخرج مشترکی در منافع" با قدرت خارجی، جهنمی است که

از دلایل مهم نابسامانی‌هاست که امروزه شامل حال میهنمان، و هم‌میهنمان است.

علیرغم بودجه‌های هنگفت و سعی و کوشش فراوان، قدرتهای خارجی نتوانسته‌اند برای ایران، آلترناتیو وابسته، خلق کنند. به قول خانم کلینتون، وزیر خارجۀ امریکا، ایرانیان نمی‌خواهند که ما در کشورشان، مداخله نمائیم. بر عکس کشورهای که قوای خارجی به کشورشان حمله‌ور شده و به خاکشان تجاوز کرده است، ایرانی، استقلال را ارج می‌نهد و نیروهای بدیل مستقل و مردمسالار را دارا است. این در حالی است که بیشترین سانسورها، متوجه افراد و گروه‌هایی است که به استقلال، وفادار، و به آزادی، عقیده‌مند هستند.

ولی با نظر به اینکه، ارتباطات در دنیای امروز، اشکال و ابعاد وسیعی پیدا کرده است، نمی‌توان دور کشور ایران را دیواری از نوع دیوار چین کشید. در دنیای امروز، بایسته است که با خارجی ارتباط برقرار کرد، ولی نه با دولتها و نمادهای قدرتهای خارجی. ضروری است که پیوسته ارتباطاتی تنگاتنگ با بزرگترین ابرقدرت دنیا، یعنی افکار عمومی، برقرار نمود. بتازگی اسناد سی سال پیش انگلیس، مبنی بر تمهیدات غرب برای پایان نیافتن جنگ عراق، از طبقه بندی خارج شدند. بعد از فروپاشی رژیم قذافی، ارتباطات نزدیک غربیان از دولتها گرفته تا سیستمهای جاسوسی و امنیتی و اطلاعاتی تا شرکتهای خصوصی، با رژیم لیبی بر ملا گردید. فروش وسایل سرکوب و سانسور و خفکان توسط شرکتهای چند ملیتی و کشورهای "متمدن" و "دموکراتیک" را، به کشورهای استبدادی دیدیم و ما ایرانیان، اثرات آنرا با گوشت و استخوانمان، لمس کرده‌ایم. هسته‌های ایرانیان، بخصوص آنها که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، با اعتماد به تواناییهای مردم و با کمک گرفتن از فشار افکار عمومی دنیا، می‌توانند که قلمرو رژیم را در جاسوسی و سرکوب، محدود نمایند. در عصیان مردم جهان، به ولایت مطلقۀ سرمایه و موسسات پولی و مالی ماورای ملی، با متصل شدن به صفوف معترضین، حمایت این موسسات از بقای رژیم‌هایی چون جمهوری اسلامی را و تبعات خشونت‌آمیز آن در خود کشورهای غربی، را میتوان افشاگری نمود.

بعضی از "روشنفکران" با ترجمۀ نوشته‌ها و افکار غیر ایرانیان، به مصرف "جنس خارجی" و نقل قول از خارجیان، عادت کرده‌اند. با توجه به سقوط بلوک شرق و ورشکستگی اخلاق و اندیشۀ بلوک غرب، برخی از این اشخاص و گروه‌ها، در خود احساس خلاء می‌کنند. با نگاه به گذشته‌ای که تاریخ مصرفش گذشته است، در انفعال، دچار اضطراب و یأس

و افسردگی می‌گردند. تمایل رجوع به قدرت خارجی در این گروه، شیوع بیشتری دارد.

با اصیل ندانستن توانائی‌های مردم، و با اصالت دادن به قدرت، چه از نوع داخلی و چه از نوع خارجی آن، اگر هم تغییری صورت بگیرد، در نهایت در همان رژیم، مهره‌ای جایگزین مهره دیگری می‌شود، و یا اگر رژیم تغییر کند، خفقان و قدرتمداری و خشونت و فساد و سرکوب، در تندیس رژیمی جدید و با نمادهای جدید، ولی با محتوای ولایت انحصاری شخص و یا گروهی دیگر، بر مردم مسلط می‌شود.

در نتیجه، با عرفان به اصل استقلال، اختیار حیاتی برخوردار از حق تصمیم گرفتن و دارائی حق‌گزینش و معماری سرنوشت خویش، در سطح فردی و یا در سطح عمومی و ملی، و با به فعل درآوردن این اصل، محل جنبش، در خارج از روابط قوا با قدرت خارجی و داخلی محل پیدا می‌کند و هسته‌های حقوقمدار در این راستراه، در راه استقرار و استمرار مردمسالاری، پیوسته، قدمهای استوار برمی‌دارند.

درجا زدن و به دور خود چرخیدن در زندان توازن قوا، خاصه بیان قدرت است. دنبال تنش‌گشتن و به زور، خود را وارد کشمکشهای معمول کردن و اگر یافته نشد، خود بحران ساختن و مدارهای بسته کش و قوس قدرت را با "دشمن" از پی هم، عمداً درست کردن، لازم‌حیات و بقای قدرتمدار است. انزوای رژیم ولایت مطلقه را که در داخل کشور و در صحنه بین‌المللی شاهدیم، از باب باورمندی به موازنه وجودی قدرتمدار است.

بر عکس آن، محل عمل هسته‌های مردمسالار، در انزوا و خلوت نیست. باور به حقوقمداری، میل ترکیبی افراد و گروهها را افزایش می‌دهد و بازده کار جمعی را افزون می‌کند. لازم‌اجتناب از انزوا، درست نکردن مدارهای بسته جدید، و باز کردن مدارهای بسته موجود است.

هسته‌های حقوقمدار باورمند به استقلال و آزادی، از روانشناسی امید و تشویق و امیدوارکنندگی، شجاعت‌پذیرفتن تعیین‌جسارت‌ساختار شکنی، پذیرا بودن ابتلا و آزمایش، اعتماد به نفس در ابتکار و خلق و هنرمندی برخوردارند. و بر عکس آن، اشخاص و گروههایی که معتاد به بیماری مزمن پرستش قدرت هستند، به نسبت وخامت کسالتشان، ناامیدند و یأس‌القا می‌کنند، می‌ترسند و می‌ترسانند، در ساختارها و چهارچوبها، و در زندانهای اکثراً خودساخته و سانسورهای اکثراً خودپرداخته، با اضطراب از هرگونه تغییر، خود و دیگران را محصور

می‌کنند، با عدم اعتماد به نفس، هرگونه آزمایش و چالش را، نمی‌پذیرند، هنری در ابتکار و خلق، ندارند.

۴- شفاف بودن روش:

برای برپائی و پویائی مردمسالاری، زدودن خشونت و نمادهای آن، الزامی است. در روش، تنها عدم خشونت و اجتناب از نمادهای آن کافی نیست. رژیم خونخوار و عوامل سفاک آن، از رحم و شفقت بویی نبرده‌اند و تمام وسائل سرکوب را در دست دارند، و آنچه نداشته‌اند را از قدرتمداران دنیا که منافعشان را در حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌بینند، براحتهی تهیه کرده و خواهند کرد. در مسابقه خشونت، نیروهای مردمی و هسته‌های حقوقمدار، در تقابل با قوای سرکوب رژیم، نمی‌توانند از جنس رژیم بشوند و خود را به آن درجه از توحش، ساقط کنند.

هسته‌های مردمسالار، با توانائیها متعدد و استعدادهای متنوع خود، با خلاقیت برآزند انسانهای حقوقمند، با هنر ابتکار پیوسته شکوفا شوند عاشقان آزادی و استقلال، در زمانها و مکانهای مختلف، راه و روشهای خشونت‌زدائی را مهیا کرده و بکار می‌اندازند و انواع ابزار خشونت را از قلمرو رژیم، خارج می‌کنند و یا آنها را بی‌اثر می‌نمایند. خشونت‌زدائی و پرهیز از روشهای خشونت‌مدار، روزه‌ای می‌شود برای رهائی آن دسته از عناصر رژیم که به درجات، استعداد آزاد شدن از یوغ خشونت و تخریب رژیم را دارند. به باور من، تعداد این افراد کم نیستند و اگر با تدابیر مشروحه، فرصتی پیدا شود، تعداد آنها بسیار بیشتر هم خواهد شد. آن دسته از عناصر رژیم هم که هنوز استعداد بازگشت به آغوش مردم در آنها کمتر است و هنوز به درجه‌ای بحرانی نرسیده‌اند، و همچنان به تجاوز و سرکوب هموطنان خود ادامه می‌دهند، کم‌کم خود را منزوی و منزوی‌تر می‌بینند و در خشونت، بی‌اثر می‌گردند. این گروه، با مواجهه با تدابیر و روشهای خشونت‌زدایانه، در تحمل سنگینی بار توجیه اعمال خود، برای خود و خانواده و آشنایان خود، به تدریج ناتوان‌تر می‌شوند. شاهد چنین نقاط عطف و لحظاتی در سال ۱۳۵۷ در کشور خودمان، و امروزه در کشورهای اروپای شرقی و عربی، بوده‌ایم.

با تجربه سه دهه خشونت رژیم، آموخته‌ایم که با فرار منفعلی از خشونت، همیشه به درجات آن اضافه شده است. بتدریج، دامنه خشونت و ابعاد آن وسیع‌تر شده است و به واحدهای خانواده رسیده است و از آن هم گذشته و در سطح فرد، به انواع آسیبهای اجتماعی و خود تخریبی

کشیده است. طبق آخرین آمار اعلام شده از سوی پلیس در ۹ ماه نخست سال ۱۳۹۰، هر دو دقیقه نزدیک به یک کیلوگرم مواد مخدر در کشور کشف شده که این میزان نسبت به سال گذشته ۱۰ درصد افزایش داشته است. پلیس در هر ساعت نزدیک به ۳۰ قاچاقچی و معتاد را دستگیر می کند و معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر افزایش ۱۵ درصدی داشته است. سن اعتیادها، به ۱۰ سال رسیده است.

تجاوز به حقوق در جامعه، از تجاوز به گروهی کوچک شروع می شود و کم کم دامنه وسیعتری به خود می گیرد. اگر در دفاع از حق حیات امرای ارتش شاه، که در روزهای اول انقلاب ۱۳۵۷، بر پشت بام محل سکونت آقای خمینی، اعدام شدند، اعتراضات گسترده تری را برمی انگیزیم، اگر خشونتها و کشتارهای سال ۱۳۶۰ را بر نمی تابیدیم، به تبع آن تجربی در دناک کشتارهای دهه شصت را، به عنوان یک لکه ننگ در تاریخ معاصر کشورمان ثبت نمی کردیم. و مبارز جوانان اسرائیل را، با متعصبین دینی آن کشور در اعتراض به اینکه، آنها هم در بعضی مناطق، مانند متعصبین دینی کشور ما، زنها را مجبور می کنند جدا از مردها و در عقب اتوبوسها سوار شوند، در این روزها شاهد هستیم. اگر هم زنان و مردان ما، از جمله کسانی که تفسیرشان از اسلام در این باره، داشتن حجاب است، به تجاوز به حقوق زنان در تودشهای خیابانی و شعارهای بی شعور "یا روسری، یا توسری" برمی خواستیم، شاید شاهد این نمی بودیم که در میهنمان، آسیبهای اجتماعی به این اندازه شیوع پیدا کند که سن فحشاء، در زیر چادر و روسری، به ۱۲ سال نزول کرده است.

۵- شفاف بودن در لائسیته:

اندیش غالب در دینها و مذاهب متداول، اصالت قدرت است. دین اسلام هم از این قاعده، مستثناء نیست. تلخی تجربی سه دهه نظام ولایت مطلق فقیه، ممکن است انتقام گیری کور را از دین باوران، به ظاهر شیرین بنماید. ولی آیا برای استقرار و استمرار مردمسالاری، این واقع بینانه است که با خصومت با دین و با دینداران، آنها را به سمت بنیادگراتر شدن، سوق دهیم؟ دولت جمهوری اسلامی می گوید که عقاید و مرامهایی به غیر از عقید مرام من، ممنوع است. آیا یک فرد و یا یک گروه سیاسی و به طریق اولی، یک دولت حقوقمدار و لائیک و مردمسالار می تواند به خود حق بدهد که همان حکم ولی مطلق فقیه را با تعابیر و لغاتی دیگر، بکار برد و در کنشهای سیاسی و در نهایت، در کشور حاکم کند؟ آیا دولت مردمسالار باید نسبت به هر دین و همچنین نسبت به هر عقیده ای بی طرف باشد یا اینکه با دین ستیزی،

از لائیسیتة عدول نماید و بجای لائیسیتة، دیکتاتوریِ لائیسیتة را برقرار کند؟ دین میلیون‌ها ایرانی مسلمان و یک و نیم میلیارد مسلمان در جهان را نمیشود یک‌شبه از آنها گرفت و حذف کرد. ولی می‌توان، با احقاق حقوق باورمندان به هر دینی، با خشونت‌زدائی، با فراهم آوردن فضائی بدور از تخریب و سانسور برای بحث آزاد، دین را به مثابه بیان آزادی و خشونت‌زدائی، که از چند دهه پیش در ایران مطرح، و مورد سانسور شدید از جانب دولت ولایت مطلقه فقیه و سایر قدرت‌پرستان دنیا است، صرف نظر از اینکه با آن موافق و یا مخالف باشیم، به مَحکم افکار عمومی فرستاد. اگر شاه، بجای خشونت و سرکوب و سانسور، افکار و نوشته‌ها و رساله‌های آقای خمینی از جمله کتاب ولایت فقیه را به راحتی در دسترس جوانان کشور قرار می‌داد، آن تقدس و خدای‌گونه‌گی که عکس وی را در ماه و مویش را لای هم قرآنها قرار داده بود را، برای وی می‌ساخت؟ در اروپا، طی روند انسان‌مداری و نوزایش، قرن‌ها طول کشید تا ولایت مطلقه پاپ و کلیسا، به میزان امروزه‌اش، تقلیل یافت. اول باید انقلاب مسیحی بوجود می‌آمد، تا کلیسایی که مرکز خشونت و شکنجه و مرگ و تفتیش عقاید و منشاء تسری آنها و نقض حقوق ذاتی بشر به تمام جامعه بود، را به جائی برساند که امروزه مدافع سرسخت حقوق بشر است. بدون تحول در باورهای عقیدتی و انقلاب در باورهای دینی مردم اروپا، غیر ممکن بود که تمدن غرب و میزان احقاق حقوق بشر در این کشورها، به ابعادی که امروزه شاهدیم، برسد. اگر باورهای عقیدتی، و از جمله دینی، در غرب متحول نمی‌شد، آیا حتی می‌توان تصور کرد که مردم‌سالاری در غرب بوجود آید؟ این بدیهی است که پیش‌نیاز تحول از استبداد و ولایت مطلقه، به مردم‌سالاری و احترام به منزلت و کرامت انسانی، تحول در بن‌مایه تفکر و تعقل آدمی و بخصوص در مقول دینی است. از جمله، به برکت رسانه‌های عمومی و پیشرفت عظیم امکانات ارتباطی افکار عمومی طی سالهای اخیر، شک و تردید و عصیان و ساختارشکنی و انقلابی که در اسلام، در عرض فقط سه دهه بوجود آمده است، بسیار چشم‌گیر بوده است.

اگر تبادل نظر و بحث آزاد در باب گفتمان دینی، تشویق نشود و وسعت نجوید و یا سانسور شود، خلاء بوجود آمده را نه حقوق‌مندی و آزادی، که خشونت و بنیادگرایی و خرافه‌پرستی، پر خواهد کرد. برای رسیدن جامعه ایرانی بطور اخص و جامعه مسلمان بطور اعم، به حقوق‌مندی و مردم‌سالاری و تمدنی از نوع اروپائی آن، همچون آن انقلاب مسیحی در دوران نوزایش، ضروری است که بکوشیم زمینه‌های انقلاب اسلامی را، در کشورمان و به تبع آن در دنیای اسلام، و به تبع آن در بقیه ادیان مرسوم، فراهم و تسهیل و ترویج نماییم.

۶- شفاف بودن التزام به مشارکت مردمی:

هرچه مشارکت مردمی، گسترده‌تر، و مشارکت جمعی، به همگانی شدن، نزدیک‌تر، و هرچه فعالیت هسته‌های مردمسالار، وسیع‌تر، و تمرین مستمر آنها در همیشه حقوقمندتر شدن، پیوسته‌تر،... خشونت‌زدائی، آسان‌تر و موثرتر، و گذار از رژیم ولایت مطلقه، کم هزینه‌تر و سهل‌تر، و استقرار نظامی حقوقمدار، پرزمینه‌تر و سریع‌تر، و استمرار مردمسالاری، پویا‌تر و پایدارتر.

بعد از مساوی شدن لفظ "آیت‌الله" با خشونت در غرب، و به دنبال جنبش خودجوش مردمی، عبارت "ایرانیزاسیون" یا "ایرانی‌کردن"، با جنبش و استقامت، مرادف گردید. در ایران هم، کسانی که سالها، مردم را از جنبش بازمی‌داشتند، و به دروغ، انقلاب را مساوی خشونت تبلیغ، و مردم را به سکون، دعوت می‌کردند، حق حاکمیت مردم را نادیده گرفتند، و با هم‌صدائی با رژیم، مردم را به شرکت وسیع در "انتخابات"، خواندند. این عده، که پیوسته و مستقیماً در بقای رژیم نقش بس مهمی ایفا کرده‌اند، با تحت تاثیر قرار گرفتن از میزان مشارکت مردم در جنبش، حساب آنرا به پای خود نوشتند، و در نتیجۀ این ادعای واهی و این موج‌سواری، مشت‌شان در ناشفاف‌ها در اندیشه و نااستواری‌ها در بیان، برای مردم، باز شد.

ابعاد مشارکت مردم در جنبش خودجوش ۱۳۸۸، اسطورۀ ولایت مطلقه فقیه و بت رهبر را شکست. با مشارکت‌های گسترده مردم در جنبش خود جوش، افزایش میزان مشارکت، افراد قوای سرکوب را به نوبت، به این نقطه می‌رساند که می‌فهمند که رژیم رفتنی، و نیروهای مردمی، ماندنی هستند. و آن وقت است که با خشونت‌زدائی، اسلحۀ سرکوب از ولی مطلقه، گرفته می‌شود و رژیم چون برف آب می‌شود.

در داخل ایران نیز، به این امر پرداخته شده است. لزوم شبکه‌بندی و ارتباط‌گیری در بین نیروهای مردمی و هسته‌های حقوقمند، زیر خفقان و سرکوب رژیم بیشتر محسوس است. اعتراضات موفق و تظاهرات خیابانی پرجمعیت و دامنه‌دار، با خلاقیت و ابتکارهای این نیروها، بازتاب مثبت را پیدا کرده‌اند. در این خصوص، از جمله، جمعی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه بهشتی و دانشگاه علوم پزشکی بهشتی، بیانیه‌ای به تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۰، ضمن تایید اینگونه ابتکارها در دانشگاه تهران، منتشر کرده‌اند. مسلماً بسیاری دیگر هم هستند که به لحاظ حفظ امنیت و یا کمی امکانات، در خفا و سکوت، مشغول کار و پرکاری هستند.

برای اینکه سرنوشت ما را، ولایت مطلقه از نوع فقیه و غیر آن، نتوانند معین کنند، باید همگی در معماری سرنوشت خویش مشارکت داشته باشیم. اگر از همین لحظه، و پیوسته، در صحنه تعیین سرنوشت خویش، حاضر و باقی نمایم، خلائى پیدا می‌شود که بدون شک با عناصری که ولایت مطلقه بر مردم را از آن خود می‌دانند و برای حقوق ما و فرزندان ما پیشیزی حق و حقوق انسانی قائل نیستند، پر خواهند کرد.

هرچه شرکت مردم در جنبش وسیعتر باشد، امکان تمرکز قدرت و برتری‌جویی و هژمونی و انحصارطلبی، توسط اشخاص و سازمانهای سیاسی قدرتمدار، کمتر می‌گردد. در عدم اعتقادشان به مشارکت مردم، آقای محمد رضا پهلوی می‌گفت، مردم رهبر دارند، آقای خمینی می‌گفت مردم ولی امر دارند! و هنوز امروز، بعضی از "روشنفکران" می‌گویند مردم نخبه دارند! فقط باید دنباله‌روی کنند!

۷- شفاف بودن رسانه‌های همگانی:

شفافیت آزادی و استقلال انتشار افکار و نظرات و اطلاعات و اخبار، و بدین وسیله مرتبط کردن افکار عمومی ایران و دنیا، از لوازم اولیه فعالیت هسته‌های حقوقمند، برای استقرار و استمرار مردمسالاری است. بجای رجوع به قدرتهای خارجی چرا نباید به افکار عمومی نظر بیفکنیم که با انتشار اطلاعات و ایجاد حساسیت در مردم دنیا و با برانگیختن وجدان جهانی، کشورهای خارجی، سیستمهای اطلاعاتی و جاسوسی و شرکتهای چند ملیتی را از کمک و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی، باز داریم؟ البته راحت‌طلبی و عدم اعتماد به نفس و عدم باور به اعتبار و توانائیهای افکار عمومی، بعضی "اپوزیسیون" را به پرسه زدن در راهروهای کنگره و وزارت خارجة آمریکا و اروپا کشانده است. صدا و سیمای رژیم جمهوری اسلامی، و نیز اشخاص و گروههای قدرت‌پرست، با برانگیختن احساسات و تعطیل کردن تعقل، بر عصبیتها، موج‌سواری می‌کنند. هسته‌های حقوقمند که در کار انتشار اندیشه و خبر کوشا هستند، و در این مقوله، آنها که استعداد و ذوق و شوق و تخصص و تجربه دارند، با ارائه واقعاتها، و با تلاش در سیر جریان اندیشه و خبر، به انگیزش تفکر افکار عمومی، پرداخته و به دیگران نیز در این مهم، کمک و همیاری می‌رسانند.

۸- شفاف بودن بدیل:

با شفاف گردانی بن‌مایه‌های فکری خود، با عقیده‌مندی به عدم اصالت قدرت، و با التزام به اخذ مشروعیت از مردم، با شفاف گرائی در

میزان و عدالت، و با احترام به حقوق بشر در گفتار و کردار خویش، و با قربانی نکردن حق در مسلخ مصلحت، با شفاف‌گرایی محل و میدان مبارزه و تمرین پیوسته بسط همزمان استقلال و آزادی، و مقاومت در مقابل تقدم دادن یکی بر دیگری، با شفاف‌گرایی در روش و نحوه مبارزه و اهتمام در خشونت‌زدایی، با شفاف‌گرایی در عمل به کثرت‌گرایی و تشویق مردم به جنبش و تسهیل گسترش و همگانی شدن این مشارکت و التزام به عدم هژمونی، از میان هسته‌های حقوقمدار تشکیل دهند. جبهه مردمسالار، با اتکا به مردم، بدیل مناسب و برازندگی جامعه‌ای مردمسالار، کم‌کم متبلور می‌شود.

بعد از تجربه آقای احمدی‌نژاد و قریب به اتفاق مهره‌های رژیم جمهوری اسلامی، زیاد مشکل نیست که لزوم تربیت و اخلاق‌مندی سیاسی را در هسته‌های مردمسالار و بدیل برخواسته از میان آنها، گوشزد شود. برخی خود و بقیه را به انفعال دعوت می‌کنند و از "بی پدر و مادری سیاست" برحذر می‌دارند. با آموختن ادب از بی ادبان، اخلاق‌مندی و رعایت ادب در آداب معاشرت سیاسی، هسته‌های مردمسالار و بدیل برخواسته از آنها، با هوشمندی، در "با پدر و مادر شدن سیاست" پیوسته می‌کوشند.

جهت استقرار و استمرار مردمسالاری، بایسته است که هرگونه تدبیری را، و تدبیرهای متعدد و متنوع را، با عقیده‌مندی به بیان آزادی، با محک زدن آن به میزان حقوق، مستقل از روابط قوای قدرت داخلی و یا قدرت خارجی، در میان مردم و بدین ترتیب با مشروعیت گرفتن از مردم، در مسیر هر روزه مردمسالارتر شدن، بکار گرفت و با تعامل با سایر هسته‌های حقوقمدار، از همین اکنون، پیوسته در صحنه ماندن را تمرین کرد و زمینه‌های استقرار و استمرار مردمسالاری را با تکیه بر خود و بدست خود، فراهم نمود.

هر شخص و هر تشکیلات سیاسی، هر یک از ما، و تکتک آحاد مردم، در نقطه نظرهای خود، در اندیشه راهنمای خود، در التزام خود به رعایت حقوق بشر و التزام به رعایت هم آنها برای برای هم بشرها، به روش مبارزه و راهکارهای جنبش خود، به همگانی بودن و یا هژمونیک برتری‌مدار بودن خود... باید بیاندیشیم و با عوامل و لوازم پیروزی جنبش، نو و به روز کنیم، آنها را تجزیه و تحلیل کنیم، و رابطه خود را با جنبش مردمسالار، تنظیم کنیم... و اگر این تدابیر را هرروزه و همه‌روزه تمرین کنیم، اگر هم باز کسی پیدا شود که با تجاوز به حقوق بشر، به خود اجازه دهد که از مردم بخواهد که خود را در زندان "خطوط قرمز" زندانی کند و در آن زندان با سراب

“دوران طلایی امام” مردم را در تشنگی نگه دارد و با خوراک “اجرای بدون تنازل قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه” مسموم کند، اینبار دیگر خود مردم، برای تحقق حقوق خود عصیان می‌کنند و همدیگر را به افطار و باز کردن روزی سیاسی خود با حقوقمندی، و اصولمندی، میخوانند.

جهت استقرار و استمرار مردمسالاری، بایسته است که هرگونه تدبیری را، و تدبیرهای متعدد و متنوع را، با عقیده‌مندی به بیان آزادی، با محک زدن آن به میزان حقوق، مستقل از روابط قوای قدرت داخلی و یا قدرت خارجی، در میان مردم و بدین ترتیب با مشروعیت گرفتن از مردم، در مسیر هر روزه مردمسالارتر شدن، بکار گرفت و با تعامل با سایر هسته‌های حقوقمدار، از همین اکنون، پیوسته در صحنه ماندن را تمرین کرد و زمینه‌های استقرار و استمرار مردمسالاری را با تکیه بر خود و بدست خود، فراهم نمود.

یکی دیگر از آسیب‌های جامعه مبارز سیاسی، نیاز به یک شخص به عنوان رهبر را مطلق کردن است. جبهه حقوقمند متشکل از هسته‌های مردمسالار، سخنگوی مردم است. یک پیشنهاد دهنده است. مردم هم شعور دارند و با بحث آزاد و تبادل آرا، و با شرکت در انتشار آزاد و مستقل افکار و اطلاعات، با پیوسته به خود یادآور شدن حق ولایت و حاکمیت در خویشتن خویش و نه در فرد و گروه دیگری، حق دارند که این پیشنهادات را بپذیرند و یا نپذیرند. با استقلال تصمیم می‌گیرند و با آزادی، نوع آن تصمیم و نحوه اجرای آنرا انتخاب می‌کنند. جامعه بدون حق حاکمیت، جامعه بردگان است و از آن بدتر، جامعه مردگان است. در آخرین روزهای سال ۲۰۱۱، شاهد گریه‌ها و ضجه‌های جامعه مردم کرمانشاهی، در سوک “رهبر عزیز” بودیم. در همان ایام، زنده‌تر بودن را هم در سوک “واتسلاو هاول”، رئیس جمهور فقید کشور چک دیدیم. هسته‌های حقوقمند تشکیل دهند یک جبهه مردمسالار، متصل حقوق ذاتی بشر را به خود و اعضای خود و اعضای سایر هسته‌ها و بقیه هم مردم، گوشزد می‌کند. جامعه حقوقمند و حقوقمدار، جامعه‌ای است زنده و فعال، شاداب و بشاش، امیدوار و پیشرو، خلاق و کارساز.

رژیم جمهوری اسلامی ایران، در اقلیتی مطلق است و هرروزه، ریزشهای بیشتری را شاهد است و برای نگهداری مزدورانش برای چند صباحی دیگر، مجبور است به میزان جیره رانت‌خواران و سهمیه ویژه‌خوران بیافزاید. زمانی بود که در درون رژیم، مهره‌های فراوانی با باورمندی، در حفظ نظام می‌کوشیدند. در آن زمان این مردم و نیروهای مخالف بودند که از رژیم و عناصر متعدد عقیده‌مند آن هراسناک

بودند. ولی در این زمان، این رژیم است که از مردم می‌ترسد و هر روزه مجبور است به میزان سرکوب، بیافزاید. هرچه رژیم بیشتر کوشیده که افکار عمومی، و بخصوص جوانان را به خود جلب کند، کمتر موفق بوده است. عوام‌فریبی‌هایی را که در عرض سه دهه، بهانه‌ی جذب و نگهداری نیروهای سرکوب میکرد نیز، مدتی است که تاریخ مصرفشان گذشته است و آنها خود وبال گردن رژیم شده است. مثلاً مسأله‌ی حجاب اجباری که رژیم از یک طرف نمیتواند به ناگهان آنرا مُلغی کند و از یک طرف این محدودیت، از جمله دلایل مهم نارضائی جوانان شده است. و بدین ترتیب، رژیم به بسیاری مسائل کشور به صورت مقطعی، و از روزی به روز دیگر برخورد میکند.

بعد از گذشت سه دهه از استبداد ولایت مطلقه، بیان آزادی، بیانی است که مردم به آن اقبال بیشتری دارند. استقلال، در اذهان و قلبهای مردم، حتی بیشتر از گذشته ارزش شده است و نیروهای مردمی، از وابستگان روی می‌گردانند.

گروههای سلطنت‌طلب، بعلت سابق و وابستگی، و علیرغم تمام امکاناتی که این وابستگی برای آنها فراهم کرده است، مورد توجه نیستند. در عصری که هر گونه حاکمیت موروثی و سلطنت در دنیا و حتی در کشورهای اروپای غربی با آزادی‌هایی که در نظامهای مدنی خود دارند و با وجود نظام پارلمانی در آن کشورها، مورد سوال است و هر روزه برای آنها تضییقات جدیدی اعمال میشود، پیش کشیدن بحث سلطنت و نزدیکی به این گفتمان، با طرد نیروهای معتقد به استقلال و آزادی و دوری از مردم قرین میگردد. و حتی اگر بخواهیم که بر خلاف عقل سلیم عمل کنیم و دوباره شاهی را بر فرض محال بتوانیم بر سر خود سوار کنیم، و این بار با دستان خود، و آنهم در قرن بیست و یکم از تمدن بشری! جا دارد بپرسیم که چه اجباری هست که سلطان، که از خانوادۀ پهلوی، که رضا و محمد رضا، هر دو را قدرتهای خارجی بر مملکت ما تحمیل کردند باشد و چرا مثلاً از خانوادۀ قاجار نباشد! و یا اصلاً چرا نمیتوانیم خاندان جدیدی را بر سریر سلطنت بنشانیم؟!

گروه مجاهدین رجوی و گروههایی که وابستگی و پایداری اصلی استقلال را به پست‌ترین درجات رسانده‌اند، زمانی از صدام و سپس از قدرتهای اروپائی و امریکا، تکدی مشروعیت میکنند، برای خود هیچگونه اعتبار و آبرویی باقی نگذاشته‌اند. اگر این خبر در مورد فرقه مجاهدین که هواداران و اعضای خود را در کمپ اشرف اسیر کرده است، حتی صحتی نسبی داشته باشد، احتمال از هم پاشیدگی آنها بعد از آزادی از آن محل، زیاد است.

با التزام به استقلال و آزادی، و با التزام به سایر اصول مردمسالاری و با احترام به حقوق بشر، وظیفه هسته‌های مردمسالار و جبهه حقوقمدار، آگاه شدن و آگاه کردن است و نه دستور دادن، پیشنهاد کردن است و نه تعیین تکلیف. برای برپائی و پویائی یک نظام دموکراتیک، هسته‌های مردمسالار، اجازه نمی‌دهند که ولایت انحصاری از هر نوع، چه مطلقه و چه غیر آن، و چه فقیه و غیر آن، در اشکال جدیدی بازسازی شوند و باز نسلی دیگر از هموطنانمان، در بارگاه ولایت انحصاری و استبداد، قربانی شوند.

برای استقرار، و از آن مهمتر، برای استمرار مردمسالاری، میان‌بُری وجود ندارد. با ساده‌پنداری و عاقبت‌طلبی و راحت‌جوئی، نمیتوان انتظار داشت که ما و نیز فرزندانمان و نسل‌های بعدی، در صلح و آرامش و شادی و رفاه، که برارند هر انسانی است، زندگی کنیم. لازم است در پیوسته حقوقمدارتر شدن خود و یکدیگر، بر اساس اصول مردمسالاری، در تلاشی همیشگی و دائمی، کوشا باشیم. برای ادراک مملکت، نیاز است که عناصر مردمسالار، پیوسته در صحنه بمانند. از کریم مریخ، نمیتوان عناصر مردمسالار به کشور وارد کرد! کسی در دنیا، دلش برای مردم ایران نمی‌سوزد. همین ما مردم، و تکتک ما مردم، همین من و شما هستیم که با احساس مالکیت و تعلق به وطن، و با احساس محبت و عشق به هموطن، با اعتراف به هم‌کمی‌ها و کاستی‌هایی که هر کدام از ما، از جمله همین من و شما، و بقیه ملت ایران، و نیز هم‌انسان‌های روی زمین دارند، با حقوقمندی، باید از همین الان به خودسازی و همسازی بپردازیم. با باور به اصول مردمسالاری، و برای احقاق حقوق بشر، تلاش در هسته‌های حقوقمند، که تشکیل دهند جبهه‌های مردمسالار هستند، اعتماد به نفس از دست رفته را به جامع ایرانی، باز می‌گردانیم.

نیاز و آرز در بارگاه "امام خامنه‌ای" و هم نمادهای قدرت داخلی و هر یک از آنها، و بدون هیچ استثنائی هم آنها، در خرافه‌پرستی بت‌قدرت، از خود بیگانه شدن است. به دعا و ثنا و نذر و نیاز متوسل شدن برای اینکه امامزاد قدرت خارجی، دموکراسی را از خارج به کشورمان تزریق کند، از خرافات چاه جمکران، نکوهش‌آمیزتر است. برای کشت و زرع، صلاة الاستسقاء، کار بجائی نمی‌برد! باید روشهای آبیاری را، با سعی و اعتماد به نفس و تلاش، آموخت و آنها را، با سعه صدر و صبوری و دلسوزی و عشق، به کشاورزان، پیشنهاد کرد و به تدریج و پیوسته، و به کمک همدیگر و با مشارکت دائمی همگان، آن روشها را بهینه کرد. توجه به این مهم، بسیار ضروری است که

مطالبات دموکراتیک، این نیست که این رژیم به هر قیمتی برود و هر چه خواست، بجایش بیاید. این هم روا نیست که اشتباهات تاریخ سیاسی معاصر کشورمان را تکرار کنیم که بعد از فروپاشی یک دیکتاتور، یک مستبد دیگری برهم مردم ولایت بجوید. نسل ما، این دین را به خود و نسلهای آینده دارد که، برای استمرار مردمسالاری، اگر نه بیشتر، لااقل به همان اندازه استقرار آن تلاش کند. برای اینکه به عهد حیات خود در این نسل جفا نکنیم، بایسته است که از همین الان، زمینه‌های برپائی و پویائی مردمسالاری را فراهم و آنها را، در تعامل با توانائی‌های سایر نیروهای حقوقمند، پیوسته تمرین کنیم. بایسته است که در پیدایش و خودجوشی هسته‌های حقوقمدار، به عنوان واحدهای تشکیل دهند جنبه همگرایی برای استقرار و نیز استمرار مردمسالاری و دولت حقوقمدار لائیک، در کشورمان، پیوسته کوشا بمانیم.

Sedaratmd@gmail.com